

تهران راه ارتجاع را انتخاب کند، خداحافظ. راه در پیش. بدون آذربایجان به راه خود ادامه دهد. اینست آخرین حرف ما»^{۸۲}؛ و ...

گوینده این سخنان کسی نبود جز میرجعفر پیشه‌وری. همان که یک سال قبل به میان کشیدن «... پای همسایگان را در مبارزه اجتماعی و داخلی... از اسم آنها سوء استفاده کردن...» را خیانت دانسته و به سید ضیا حمله می‌کرد که چرا می‌خواهد با «شعارهای تاریک»، «وحدت و یگانگی ملی» را متزلزل کند. از ضرورت تشکیل دولت مقتدر ملی سخن می‌گفت و می‌خواست «با مشت محکم» دهان کسانی را که به دنبال راه‌انداختن «نزاع ترک و فارس» بودند، ببندد. از «ارتجاع بین‌المللی» می‌گفت که از «وحدت ملت ایران خوشش نمی‌آید و سعی می‌کند در پیکر ایران دولت‌های کوچک کوچک به وجود بیاورد» و بر این اعتقاد بود که «مردان شرافتمند از بالای سر کشور خود با بیگانگان رابطه به هم نمی‌زنند. در خطرناک‌ترین موقع‌ها بر علیه دولت مرکزی بر نمی‌خیزند و برای احقاق حقوق مشروع یا ادعای نامشروع خود از راه دزدی و غارتگری و شورش و بلوا اقدام نمی‌کنند.»

روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴، «حکومت ملی آذربایجان» با حمایت ارتش شوروی، در تبریز اعلام موجودیت کرد به نخست‌وزیری پیشه‌وری؛ در این پیشه‌وری دیگر هیچ نشانی از آن پیشه‌وری مهر ماه ۱۳۲۰ تا مرداد ماه ۱۳۲۳ باقی نمانده بود.

مکتب ۱۰۵

یادداشت‌ها:

۱. روزنامه ایران، شماره ۶۶۷۵، ۲۷ شهریور ۱۳۲۰.
۲. روزنامه اطلاعات، شماره ۴۶۵۲، ۲۷ شهریور ۱۳۲۰.
۳. روزنامه اطلاعات، شماره ۴۶۵۳، ۲۸ شهریور ۱۳۲۰. متن فرمان عفو عمومی در همین شماره به چاپ رسیده است.
۴. «نسیم آزادی و دود مسموم کننده تبلیغات قلدراپی»، روزنامه آزر، شماره ۴۴، ۲ مرداد ۱۳۲۲. در این مقاله به فرمان عفو عمومی اشاره نمی‌کند و مدعی است که آزاد شدنش از زندان نتیجه «مبارزه شدید» خود او بوده است.
۵. خاطرات ایرج اسکندری، تهران، موسسه اطلاعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۸.
۶. روزنامه سیاست، شماره ۱، ۳ اسفند ۱۳۲۰.
۷. برای اطلاع بیشتر، بنگرید به: «حزب درست و حسابی کدام است؟» روزنامه آزر، شماره‌های ۱۶۰-۱۵۶، ۲۳ خرداد - ۱ تیر ۱۳۲۳.
۸. برای اطلاع بیشتر، بنگرید به: خاطرات اردشیر آوانسیان، به کوشش علی دهباشی، تهران، شهاب ناقد، ۱۳۷۸، صص ۵۳-۵۵ و ۶۲-۵۷؛ انور خامه‌ای، خاطرات سیاسی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲، صص ۲۶۰-۲۵۵.
۹. بنگرید به: همان منابع.
۱۰. «سه مسئله در یک مصاحبه»، در: ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی، به کوشش علی دهباشی، تهران، علمی، ۱۳۶۸، صص ۲۶۳-۲۶۲ و ۲۶۵ و ۲۶۶.
۱۱. «ما و احزاب سیاسی»، روزنامه آزر، شماره ۷، ۸ خرداد ۱۳۲۲.
۱۲. پیشه‌وری در سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۲۲ چندین بار از «دسته آزر» به عنوان یک تشکل سیاسی نام می‌برد. برای نمونه بنگرید به: روزنامه آزر، شماره ۱۴۷، ۲ خرداد ۱۳۲۳. تا آنجا که یافته‌ام سلام‌الله جاوید، باقر امامی، کریم کشاورز و ... از اعضای «دسته آزر» بودند.

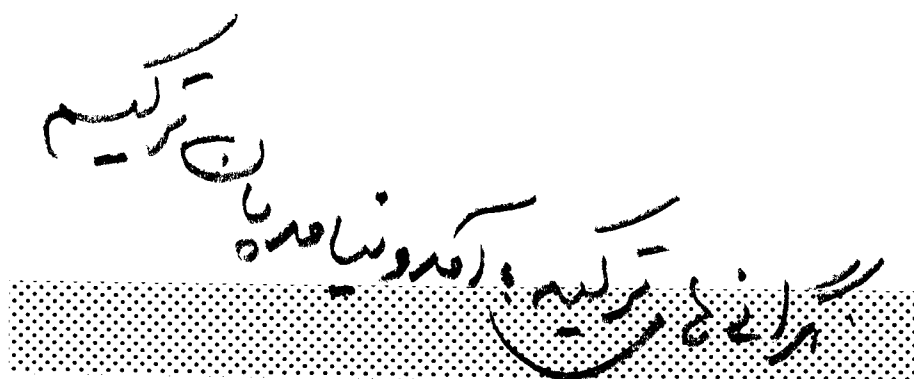
۱۳. نامه ۱۳۲۲/۱/۱۷ وزیر فرهنگ به اداره کل شهربانی، در: اسناد مطبوعات ایران (۱۳۲۰-۱۳۲۲)، ج ۲، به کوشش محسن روستایی و غلامرضا سلامی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۶، صص ۶۰-۵۹.
۱۴. روزنامه آذیر، شماره ۱۷۴، ۱۲ مرداد ۱۳۲۳.
۱۵. همان، شماره ۸، ۷ خرداد ۱۳۲۲.
۱۶. همان، شماره ۱۱، ۱۲ خرداد ۱۳۲۲.
۱۷. همان، شماره ۶۹، ۲۱ مهر ۱۳۲۲.
۱۸. روزنامه آذیر، شماره ۱۷۷، ۲۲ مرداد ۱۳۲۳، متن مندرج در شماره ۷۷ دارای غلط‌های چاپی است و متن تصحیح شده در شماره ۱۷۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۳ چاپ شده است.
۱۹. «سال دوم آذیر»، شماره ۱۴۷، ۲ خرداد ۱۳۲۳.
۲۰. روزنامه آذیر، شماره ۵۵، ۲۷ مرداد ۱۳۲۲.
۲۱. همان.
۲۲. روزنامه آذیر، شماره ۷۹، ۱۳۲۲/۸/۱۷.
۲۳. روزنامه آذیر، شماره ۱۴۳، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۳.
۲۴. همان، شماره ۴۰، ۲۸ تیر ۱۳۲۲.
۲۵. همان، شماره ۴۳، ۳۱ تیر ۱۳۲۲.
۲۶. همان، شماره ۵۴، ۲۵ مرداد ۱۳۲۲؛ شماره ۴۰، ۲۸ تیر ۱۳۲۳.
۲۷. همان، شماره ۱۴۳، ۲ اردیبهشت ۱۳۲۳.
۲۸. «آیا سید ضیاء فاشیست است؟»، روزنامه آذیر، شماره ۲۱۵، ۲۸ آبان ۱۳۲۳.
۲۹. «به اقدام شاد باش می‌گوئیم»، روزنامه آذیر، شماره ۱۵۳، ۱۶ خرداد ۱۳۲۳.
۳۰. روزنامه آذیر، شماره ۶۹، ۲۱ مهر ۱۳۲۲.
۳۱. همان، شماره ۷۹، ۱۷ آبان ۱۳۲۲.
۳۲. همان، شماره ۲۶۴، ۱۹ فروردین ۱۳۲۴.
۳۳. «در اطراف اعلامیه کلاه پوستی»، روزنامه آذیر، شماره ۷۵، ۸ آبان ۱۳۲۲.
۳۴. «اساس مخالفت ما»، روزنامه آذیر، شماره ۷۸، ۱۷ آبان ۱۳۲۲.
۳۵. «مواظب قدم‌های خود باشید»، روزنامه آذیر، شماره ۱۷۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۳.
۳۶. «در اطراف اعلامیه کلاه پوستی»، پیشین.
۳۷. «مواظب قدم‌های خود باشید»، پیشین.
۳۸. «دعای ترک و فارس در مازندران»، روزنامه آذیر، شماره ۹۳، ۲۴ آذر ۱۳۲۲.
۳۹. همانجا.
۴۰. «نطق آقای پیشه‌وری بر سر قبر سردار ملی»، روزنامه آذیر، شماره ۱۷۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۳.
۴۱. «چرا سیدضیاءالدین را خائن ایران می‌دانیم؟»، روزنامه آذیر، شماره ۲۲۴، ۲۱ آذر ۱۳۲۳.
۴۲. بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۷۸، ۱۷ آبان ۱۳۲۲؛ شماره ۲۱۵، ۲۸ آبان ۱۳۲۳.
۴۳. «ارتجاع وطنی و پیشوای آن»، روزنامه آذیر، شماره ۱۲۱، ۷ اسفند ۱۳۲۲.
۴۴. روزنامه آذیر، شماره ۷۳، ۱ آبان ۱۳۲۲.
۴۵. یکی از احزابی که مرتباً از ضرورت انقلاب و خونریزی‌های آن سخن می‌گفت، حزب پیکار و ارگان‌های آن روزنامه‌های ایران ما و نبرد بود.
۴۶. «فقر و مذلت و بیچارگی از کجاست؟»، روزنامه آذیر، شماره ۱۵۱، ۱۱ خرداد ۱۳۲۳.
۴۷. «قاعده بازی»، روزنامه آذیر، شماره ۹۵، ۲۷ آذر ۱۳۲۲.
۴۸. روزنامه آذیر، شماره ۵۴، ۲۵ مرداد ۱۳۲۲.
۴۹. «خائنین ایران را بشناسید»، روزنامه آذیر، شماره ۱۶۳، ۸ تیر ۱۳۲۳.

۵۰. روزنامه آذیر، شماره ۱۶۳، ۸ تیر ۱۳۲۳.
۵۱. همان، شماره ۵، ۵ خرداد ۱۳۲۲.
۵۲. بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۱۷۹، ۲۶ مرداد ۱۳۲۳.
۵۳. «یک خبر شوم، یک حرکت ابلهانه»، روزنامه آذیر، شماره ۱۹۶، ۱۱ مهر ۱۳۲۳؛ شماره ۱۶۳، ۸ تیر ۱۳۲۳.
۵۴. همانجا.
۵۵. «دشمنان خود را به مجلس نفرستید»، روزنامه آذیر، شماره ۸۱، ۲۲ آبان ۱۳۲۲.
۵۶. روزنامه آذیر، شماره ۱۶۳، ۸ تیر ۱۳۲۳.
۵۷. همان، شماره ۸، ۹ خرداد ۱۳۲۲؛ شماره ۴۹، ۱۱ مرداد ۱۳۲۲.
۵۸. «ما چه می‌گوئیم - ملت چه می‌خواهد»، روزنامه آذیر، شماره ۱۵۰، ۹ خرداد ۱۳۲۳؛ شماره ۱۵۴، ۱۸ خرداد ۱۳۲۳.
۵۹. روزنامه آذیر، شماره ۱۶۷، ۲۵ خرداد ۱۳۲۲.
۶۰. همان، شماره ۱۵۹، ۳۰ خرداد ۱۳۲۳.
۶۱. بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۱۵۷، ۲۵ خرداد ۱۳۲۳.
۶۲. روزنامه آذیر، شماره ۶، ۶ خرداد ۱۳۲۲.
۶۳. برای نمونه بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۸، ۹ خرداد ۱۳۲۲.
۶۴. روزنامه آذیر، ۱۳۲۲/۱۰/۲۹ و ۱۰/۱۹ و ۱۳۲۳/۱۱/۲۹.
۶۵. روزنامه آذیر، شماره ۲۴، ۸ تیر ۱۳۲۲.
۶۶. همان، شماره ۲۸، ۱۴ تیر ۱۳۲۲.
۶۷. همان، شماره ۲۴، ۸ تیر ۱۳۲۲.
۶۸. روزنامه مهر ایران، ۲۳ تیر ۱۳۲۳.
۶۹. همانجا.
۷۰. برای نمونه بنگرید به: روزنامه‌های داد، دماوند، ایران ما و ... ۲۳ الی ۳۰ تیر ۱۳۲۳.
۷۱. روزنامه آذیر، شماره ۱۶۹، ۲۵ تیر ۱۳۲۳.
۷۲. بنگرید به: روزنامه آذیر، شماره ۱۷۱، ۱ مرداد ۱۳۲۳.
۷۳. روزنامه آذیر، شماره ۱۷۳، ۸ مرداد ۱۳۲۳.
۷۴. روزنامه ایران ما، شماره ۱۸۰، ۶ مرداد ۱۳۲۳.
۷۵. همان، شماره ۱۸۱، ۸ مرداد ۱۳۲۳.
۷۶. برای اعلامیه کمیته ایالتی آذربایجان حزب توده ایران در معرفی کاندیداهای این حزب در تبریز، بنگرید به: روزنامه آذیر، ۱۸ دی ۱۳۲۲.
۷۷. روزنامه آذیر، شماره ۱۷۴، ۱۲ مرداد ۱۳۲۳.
۷۸. همان
۷۹. گویا جایجایی این دو کلمه توطئه آردانشس آوانسیان بوده است. به گفته ضیاءالموتی، آردانشس، از طریق یکی از کارگران چاپخانه داد از موضوع و متن «اظهار تسلیت» خبردار می‌شود و به دستور او کلمات مرموز و فوق‌العاده را جایجا می‌کنند. پاسخ ضیاء الموتی به پرسش‌های نگارنده.
۸۰. «اما راجع به تسلیت به شاه حاضر»، روزنامه آذیر، شماره ۱۷۴، ۱۲ مرداد ۱۳۲۳.
۸۱. به نقل از: گذشته چراغ راه آینده است، پاریس، جبهه آزادی مردم ایران، ۱۹۷۷، ص ۲۵۴.
۸۲. همان منبع، صص ۲۷۱-۲۶۱.



INAZEBAN

محمد علی بهمنی قاجار



اگر چه تلاش در جهت تعریف یک هویت غیر ایرانی برای مردم ترک زبان آذربایجان و به سامان رساندن مجموعه‌ای از تحرکات سیاسی جدایی‌طلبانه بر این اساس، به گونه‌ای که در فراز و فرود حکومت مستعجل فرقه دموکرات آذربایجان نیز شاهد آن بودیم، خمیر مایه اصلی سیاست منطقه‌ای دولت شوروی را در یک مقطع مهم از تاریخ معاصر ایران رقم زد، ولی از لحاظ تاریخی حق امتیاز این ابداع و نوآوری سیاسی به نام ترک‌ها و سیاست‌های پان‌ترکیستی ثبت شده بود که از سال‌های نخست قرن بیستم در ترکیه عثمانی شکل گرفت.

در واقع مدت‌ها پیش از آنکه روسیه شوروی برای پیشبرد منافع منطقه‌ای خود به فکر بهره‌برداری از این عامل برآید، این محافظ ترک‌گرای عثمانی - و به دنبال آن جمهوری ترکیه - بودند که با تبلیغ اندیشه ترک بودن مردم ترک زبان ایران، برای پیشبرد سیاست‌های توسعه‌طلبانه خود زمینه‌سازیهایی را آغاز کردند.

مع‌هذا اقدام دولت شوروی در بهره‌برداری از این عامل - اگر چه به زبان سیاسی و عقیدتی خاص خودش - مقامات آنکارا و ترک‌ها را در موقعیت دشواری قرار داد. زیرا از یک سو با تبلور و به ثمر نشستن تلاش و تحرکی روبرو شدند که خود بانی اصلی و صاحب امتیاز آن بودند ولی از

سوی دیگر آن را به کام یک دشمن دیرینه و تاریخی خود یعنی روسیه شوروی یافتند که دقیقاً در همان ایام، اگر چه به نام جمهوری شوروی گرجستان ولی با لحن و زبانی مشابه آنچه که در ایران بر پا داشته بودند خواسته‌هایی ارضی را در قبال قارص و اردهان در قلمرو ترکیه مطرح کرده بود.

اگر چه تحولات جاری در آذربایجان بر همان بستری جریان داشت که ترک‌گرایان خود زمینه آن را فراهم آورده بودند ولی نقش تعیین‌کننده اتحاد شوروی در این عرصه و سمت و سوی که داشت، بسیاری از ترک‌گرایان ترکیه را نگران ساخت. یکی از این ترک‌گرایان حسین جاهد یالچین مدیر روزنامه طنین و وکیل مجلس ترکیه بود. او که به نوشته مکرّم نورزاد، سرکنسول ایران در استانبول «... قبل از اعلان جمهوریت از زعمای حزب اتحاد و ترقی و همکار نزدیک طلعت پاشا و انور پاشا...» و کسی بود که «... بارها راجع به ایرانیان ترک زبان مقالاتی علیه ما نوشته و از طرفداران جدی پان‌ترکیسم و یکی از لجام گسیخته‌ترین جریده‌نگاران راجع به موضوع فوق...» بود، ولی از آنجایی که در کنار تعصب ملی «... یکی از ترک‌های متعصب و پر جرأتی است که جداً مخالف سیاست روس‌ها است و همواره قلمش را در روزنامه یا جراید دیگر علیه آنها به کار می‌برد.» اینک «... چندی است که مقالاتی به نفع ایران منتشر می‌نماید»^۱

یکی از این مقالات، نوشته‌ای بود تحت عنوان «طمع و احتراصاتی که زنجیر خود را شکست است» که در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۵ / ۹ تیر ۱۳۲۴ در روزنامه طنین منتشر شد. او که در اقدامات اخیر روسیه شوروی، تلاشی را می‌دید در جهت آنکه «... ما - [ترکیه] - با ایران هم مرز نباشیم و آنها ما را از سر حد خاور نیز احاطه و محاصره کنند...» کل این تحولات را آمیزه‌ای تلقی کرد از «طمع و حرص دوره تزاری و دینامیزم بلشویک» و نشانی از «نیت جهانگشایی و روح جهانگیری روس».^۲

در نمونه‌ای دیگر از این تعارض و دوگانگی به مقاله‌ای می‌توان اشاره کرد از کاظم نامی دورو به نام «کنسور برادر ایران» که در شماره ۲۹ مارس ۱۹۴۵ / ۹ فروردین ۱۳۲۴ روزنامه سون پستا منتشر شد. در این مقاله روایتی از تاریخ ایران و همبستگی ملی آن ارائه شد که در مقایسه با اکثر نوشته‌های مرسوم و معمول در جراید ترکیه، نادر و استثنایی بود. او در توصیف هویت ملی ایران نوشت با آنکه از دیرباز «... به ایران مللی آمده و در آنجا اثرات و تأثیرات نسلی باقی گذاشته و گذشته‌اند و بعد از اسلام هم به اندازه ترک‌ها، عرب‌ها و سایر اقوام که از حیث نژاد دیگرند با فارس‌ها آمیزش کرده‌اند ولی دیانت، زبان، آموزش و پرورش و تمدن ایران آنقدر قوی بود که تمام این عناصر بیگانه و کلیه این طوایف و دسته‌های خارجی که وارد ایران شده و با ایرانی‌ها آمیخته‌اند، ایرانی شده‌اند.»^۳

ولی از سوی دیگر در کنار این دیدگاه منصفانه - و فوق‌العاده نادر - از نوشته‌هایی متفاوت و فوق‌العاده مکرری می‌توان یاد کرد چون مقاله‌ای که چندی بعد تحت عنوان «آذربایجان ایران» در ۲ دسامبر ۱۹۴۵/۱۱ آذر ۱۳۲۴ در روزنامه‌ی تصویر منتشر شد. در این مقاله که امضاء «شرقی» نامی را داشت، آمده بود «... سیاست تند فارس‌ها که مخصوصاً از بدو سلطنت رضا شاه شروع شده و به وسیله‌ی اعلان پادشاهی رضاشاه که به همه فهمانده شده است که سلطنت و خاندان فارس‌ها ادامه دارد باعث عدم رضایت اهالی آذربایجان گشته و بالاخره کار منتهی به عصیان در آن صفحات گردیده است...»^۴

با در نظر داشتن مجموعه‌ی آرای از این دست است که در این یادداشت سعی می‌شود با استفاده از بازتاب اخبار تحولات آذربایجان در جراید ترکیه جوانبی از این دیدگاه دوگانه مورد بحث قرار گیرد. به دنبال پاسخ‌هایی هستیم بر این پرسش‌ها که در ترکیه چه دیدگاه‌هایی نسبت به ماهیت فرقه دموکرات آذربایجان وجود داشت و آیا فرقه دموکرات پدیده‌ای وابسته به شوروی تصور می‌شد یا مستقل از آن؟ میزان استقلال یا وابستگی این فرقه از دیدگاه روزنامه‌نگاران ترکیه به چه اندازه بود؟ همچنین بررسی می‌گردد که آیا در ترکیه مطالبات مطرح شده از طرف فرقه دموکرات به عنوان خواست‌های طبیعی مردم آذربایجان تلقی گردیدند و یا مطالباتی مصنوعی و ساخته و پرداخته اتحاد جماهیر شوروی؟ افزون بر این نقش مردم آذربایجان در حمایت یا در پایان دادن به حکومت فرقه دموکرات از نظر جراید ترکیه نیز از دیگر پرسش‌هایی است که در این نوشته بدان می‌پردازیم.



فرقه دموکرات آذربایجان، مستقل یا وابسته؟

دیدگاه غالب در ترکیه فرقه دموکرات آذربایجان را نه تنها وابسته و دست‌نشانده روسیه شوروی می‌دانست بلکه برای این فرقه هیچ‌گونه اصالتی قائل نبود و آن را دست‌بخت دولت شوروی می‌پنداشت. در اینجا به نمونه‌هایی چند در مورد نظر روزنامه‌نگاران ترکیه درباره موضوع مستقل یا وابسته بودن فرقه دموکرات آذربایجان و جنبش ایجاد شده به وسیله این فرقه اشاره می‌گردد.

نظام‌الدین نظیف از روزنامه‌نگاران ترکیه در مقاله‌ای که در روزنامه گنج‌پستاسی در ۲۴ اوت ۱۹۴۵ / ۲ شهریور ۱۳۲۴ منتشر کرد استدلال‌های ارائه شده از سوی دولت شوروی را در مورد عدم وابستگی رخدادهای مورد بحث به سیاست‌های این دولت نفی کرد. نظیف در این مقاله که عنوان آن «شکنجه و زجری که ایران می‌کشد، دیگر باید به پایان برسد» بود درباره ماهیت رخدادهای ایران نوشت: «این اقدامات را نمی‌توان به حساب غلیان و هیجان ایده‌آلیستی کاسبان فقیر ایرانی گذاشت. این واقعه همان نقش فجیعی است که در قلب بالکان، یعنی در بلغارستان در صورت ظاهر و به نام دموکراسی بازی می‌شود. یعنی وضع و تابلوی فیجع ایران به لوحه دراماتیک بلغارستان اضافه می‌شود.»^۵

عمر رضا دوغروول یکی دیگر از روزنامه‌نگاران ترکیه نیز در مقاله‌ای با عنوان «آذربایجان و ایران» که در ۲۱ آوریل ۱۹۴۶ / اردیبهشت ۱۳۲۵ روزنامه جمهوریت انتشار یافت به ماهیت وابسته فرقه دموکرات اشاره کرده و رخدادهای آذربایجان را به طور کامل محصول سیاست امپریالیستی شوروی عنوان کرد. دوغروول در این مقاله تصریح می‌نماید: «بیگانه اشغال ایران را فرصتی مناسب دانسته و سعی کرده که تیشه به ریشه تمامیت ارضی ایران بزند.»^۶ دوغروول در ادامه این مقاله به نوع مطالبات مردم آذربایجان از دولت مرکزی نیز اشاره‌هایی دارد که در بخش بعدی این یادداشت بدان اشاره می‌گردد.

سلیم ثابت یکی دیگر از روزنامه‌نگاران ترکیه با صراحت بیشتری به ماهیت غیرمستقل فرقه دموکرات و آلت دست قرار گرفتن پیشه‌وری رهبر این فرقه اشاره می‌نماید. وی در مقاله‌ای به نام «در ایران با سورپریری مواجه نشدیم» که در شماره ۲۱ مه ۱۹۴۶ / ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ روزنامه تصویر به چاپ رسید، سیاست‌های شوروی را در ایران با سیاست‌های توسعه‌طلبانه آلمان نازی مقایسه کرده و از پیشه‌وری به عنوان همانند کیسلینگ رئیس دولت وابسته به آلمان در نروژ یاد می‌کند.^۷

همان‌گونه که اشاره شد یکی از دلایل اصلی عدم استقبال ترک‌ها از این تحولات، به رغم تطابق بسیاری از جوانب آن با آمال دیرینه گروه‌های ترک‌گرا، نقش روسیه در این ماجرا بود. حسین جاهد یالچین که پیشتر نیز به او اشاره شد در مقاله‌ای تحت عنوان «موضوع ایران و ترکیه» در شماره ۲۷

نوامبر ۱۹۴۵/۶ آذر ۱۳۲۴ روزنامهٔ *طنین* منتشر شد «شورش و اغتشاش آذربایجان [را] مقدمه- ای...» دانست «... جهت الحاق آن به روسیه». او در ادامه افزود که «... ما نسبت به قضیهٔ ایران از نزدیک علاقمند بوده و مجبوریم آن را با نهایت دقت مورد تعقیب قرار دهیم زیرا مسئله ایران و موضوع ترکیه و بغازها با یکدیگر ارتباطی دارد و متمم یکدیگر است و سر و صورتی که موضوع آذربایجان به خود خواهد گرفت کم و بیش علامت و اشاره خواهد بود در قسمت جبههٔ ترکیه...»^۸

«م.ح. زوال» نیز در مقاله‌ای به نام «معنای عصیان وخیم ایران» که در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵/۳۰ آبان ۱۳۲۴ در روزنامهٔ *وطن* منتشر شد، بر همین باور بود. به نوشتهٔ او «... ممکن است عوامل محلی هم در عصیان اخیر مؤثر واقع گشته است ولی علت عمدهٔ تشویق و تحریک خارجی است. موقع نزدیک شدن تخلیه ایران روس‌ها به عوض احترامگزاری نسبت به استقلال ایران، حتی به عوض اینکه سرمشق و نمونه برای انگلیسی‌ها قرار گیرند، مردم را در آذربایجان بر علیه دولت تشویق و تحریک کردند...»^۹

برخی از دیگر صاحب‌نظران ترک نیز آراء مشابهی را ابراز داشتند. ادهم عزت بنیچه در مقاله- ای به نام «وضعیت فجیع و فلاکت‌آمیز ایران» که در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵/۳۰ آبان ۱۳۲۴ روزنامهٔ *سون تلگراف* منتشر شد، خاطر نشان کرد اگر چه «... موضوع ظاهراً عبارت است از آزادی آذربایجان ولی در باطن و در حقیقت عبارت از الحاق آن به روسیه است. این یک قدمی است در راه امپریالیسم دولت تزاری برداشته شده است منتها این قدم توسط آذربایجانی‌ها برداشته می‌شود. مطالب صریح است و چگونگی امر واضح و آشکار می‌باشد...»^{۱۰}

چگونگی سقوط حکومت خودمختار فرقه دموکرات، نیز خود نشان دیگری تلقی شد در تأیید وابستگی کامل این فرقه به دولت شوروی. زیرا به محض روشن شدن تصمیم مسکو مبنی بر قطع حمایت از آن، به فوریت حکومت این فرقه ساقط شد. این موضوع در ترکیه نیز بازتاب داشت و روزنامه‌نگاران ترکیه در مقالاتی که پیرامون اعاده اقتدار دولت مرکزی ایران بر آذربایجان منتشر کردند در ضمن تجزیه و تحلیل نحوهٔ سقوط حکومت فرقه، بر این موضوع که فرقه دمکرات تنها ابزاری در دست شوروی بود، تأکید نهادند. نجم‌الدین ساداک در مقاله‌ای به همین مناسبت که با عنوان «حادثه‌ای که دنیا را حیران کرده است» در ۲۶ دسامبر ۱۹۴۶/۵ دی ۱۳۲۵ در روزنامهٔ *آکشام* منتشر کرد به وابستگی فرقه دموکرات به دولت شوروی اشاره کرده و با صراحت ایجاد این فرقه، تشکیل حکومت به وسیله آن و حتی ادارهٔ امور حکومت فرقه دموکرات را منتسب به شوروی عنوان می‌کند. ساداک در این مقاله دربارهٔ موارد یاد شده می‌نویسد: «یک سال پیش روس‌ها، هنگام تخلیه آذربایجان در آن خطه یک جریانی ترتیب داده و با تشکیل یک حکومت خودمختار به دست نیروی محلی نمی‌گذاشتند که دولت ایران در کار آنجا مداخله نماید، تمام تشبثات حکومت تهران

برای سازش با آذربایجان نتیجه‌ای نداد و در آذربایجان حکومتی بر پا شده بود که از شوروی پیروی می‌کرد و از سوی آنها اداره می‌شد.^{۱۱}

نظام‌الدین نظیف نیز در مقاله دیگری که در روزنامه گیجه پُستاسی در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶/۲۲ آذر ۱۳۲۵ در مورد بازگشت حاکمیت دولت مرکزی ایران بر آذربایجان منتشر کرد بر همین نکات تأکید نهاد: «مسکو تصور می‌کرد که آنها (پیشه‌وری، فرقه دموکرات و حزب توده) منبع قدرت سیاسی هستند ولی مدتی قبل از این پیشامد اخیر، مانند تهران متوجه شده بود که آنها فاقد مشروعیت سیاسی هستند. این حادثه ثابت می‌کند یک دولتی که پی امتیاز نفت می‌گردد، باید از خیالات دست کشیده پی به حقیقت ببرد. دولت شوروی همین که ملتفت شد که پیشه‌وری و حزب توده مورد استفاده نبوده و از آنها کاری ساخته نیست، بازی را به وسیله کارت آنها نمی‌توان پیشبرد، نقشه خود را برای متزلزل کردن یگانگی ایران وداع گفت و پیشه‌وری و امثال او را مانند پوست لیمو که آبش گرفته شده دور انداخت.»^{۱۲}

همان‌گونه که پیش از این نیز بیان شد حتی پان‌ترک‌ها نیز بر وابستگی فرقه دموکرات به شوروی اذعان داشتند. از جمله عابدین داور یکی از روزنامه‌نگارانی که به اندیشه‌های پان‌ترکی نیز تمایل داشت در مقاله‌ای به نام «شکست خوردن سرخ‌های آذربایجان» که در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶/۲۲ آذر ۱۳۲۵ روزنامه جمهوریت به چاپ رسید در حالی که از خودمختاری در آذربایجان پشتیبانی می‌کرد اما بر ماهیت وابسته فرقه دموکرات نیز تصریح داشت. عابدین داور در این مقاله در مورد فرقه دموکرات و رهبری آن یعنی پیشه‌وری نوشت: «همین که یاغیان آذربایجان اسلحه را به زمین گذاشتند، پیشه‌وری، رئیس آنها که به هوچیگری پرداخته بود، مقفودالانر شد و از میدان در رفت. بدیهی است به کجا رفته. از مرز خارج شده نزد آقایان خود رفته است...» او سپس در ادامه و بر اساس باورهای خود افزود «... چون اکثریت اهالی آذربایجان ترک هستند، در درخواست خود راجع به نائل شدن به خودمختاری اداری ذیحق بوده‌اند ولی آنهاپی که پیشقدمی در این باره می‌کردند، دست نشاندۀ شوروی‌ها بودند و به نام و به حساب روسیه کار می‌کردند. به همین جهت هم به نظر ایرانی و هم به نظر آذربایجانی خائن به میهن شمرده می‌شدند و چون آذربایجانی‌ها ملتفت و متوجه آن بودند، لذا از نامبرده پیروی نکردند. از روی این اصل است که باوجود رسیدن پول، اسلحه و مهمات از کشور شوروی و وارد شدن آذربایجانی‌های شوروی، دار و دستۀ پیشه‌وری تنها توانستند یک ارتش مرکب از هفت هزار نفر تشکیل دهند و چون آن هم به زور بود لذا پس از مختصر زد و خورد متفرق گشتند. به این ترتیب سرکرده‌های هوچی و سرخ آذربایجان که چند روز پیش مدعی بودند به سوی تهران پیش‌می‌روند در اسرع وقت ممکن به طرف شمال فرار کردند. از قرار معلوم

پس از اینکه روس‌ها سربازان خود را عقب کشیدند پیشه‌وری در آنجا به بلوف فرمانروایی می‌کرده است.^{۱۳}

بدین ترتیب باید گفت از دیدگاه روزنامه‌نگاران ترکیه، فرقه دموکرات آذربایجان یک سازمان سیاسی وابسته به اتحاد جماهیر شوروی و فاقد هر گونه استقلال و اراده سیاسی تلقی می‌گردید و چنین دیدگاهی در فضای مطبوعاتی ترکیه عمومیت داشت.

مطالبات فرقه دموکرات، طبیعی یا تصنعی؟

فرقه دموکرات از ابتدای تشکیل، یک رشته خواسته‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را از دولت مرکزی طلب کرد. این خواسته‌ها همه از نوع درخواست‌های واگرایانه و در راستای تضعیف حاکمیت دولت مرکزی در آذربایجان نبود بلکه برخی از آنها همچون خواست اصلاحات ارضی، افزایش بودجه آذربایجان و یا اختصاص منبع مالی برای تأسیس دانشگاه در تبریز تقاضاهای سودمندی بودند. در حقیقت می‌توان مطالبات فرقه دموکرات را به سه دسته تقسیم کرد. دسته اول مطالباتی بودند برخاسته از نارضایتی‌های عمومی که در سرتاسر ایران وجود داشت، دسته دوم درخواست‌هایی در واکنش به برخی سیاست‌های افراط‌گرایانه دهه دوم پادشاهی رضاشاه پهلوی و بالاخره دسته دیگر تقاضاهایی که رنگ و بوی تجزیه‌طلبانه داشتند. اما ماهیت فعالیت‌های فرقه دموکرات با اهداف تجزیه‌طلبانه سازگاری داشت. همچنین پاره‌ای از سیاست‌های فرقه دموکرات موجبات نارضایتی مردم آذربایجان را فراهم کرده و خشم آنها را نسبت به این فرقه برانگیخت. از جمله این سیاست‌ها می‌توان به اعمال فشار علیه تاجران، مصادره اموال و املاک، تعدی نسبت به مال و جان و ناموس مردم به ویژه به وسیله نیروهای قفقازی مهاجر اشاره کرد.^{۱۴}

برخی از روزنامه‌نگاران ترکیه با توجه به ماهیت وابسته فرقه دموکرات و فعالیت‌های واگرایانه و تجزیه‌طلبانه آن، اهداف و مطالبات فرقه را نیز تصنعی و برخاسته از سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی عنوان کردند و عده دیگری از روزنامه‌نگاران ترکیه این مسائل را تا حدودی ناشی از نارضایتی عادی و عمومی دانسته و تا حدودی حاصل نارضایتی‌های ویژه مردم آذربایجان، ولی تقریباً همگی فرقه دموکرات را برای پی‌گیری این نارضایتی‌ها فاقد صلاحیت دانسته و آن را به فعالیت در راستای منافع شوروی در زیر لوای اعتراض‌های مردمی متهم کردند. البته دسته دیگری از روزنامه‌نگاران ترکیه نیز این رخدادها را ناشی از اعتراض طبیعی و بر حق مردم این خطه تعبیر کرده و ضمن تلاش برای ارائه یک تصویر غیرایرانی از آذربایجان، از موضوع وابستگی فرقه نیز عبور کرده و بدون پرداختن به این مسئله سیاست‌های دولت ایران را مورد انتقاد قرار دادند.

از جمله روزنامه‌نگارانی که خواسته‌های فرقه دموکرات را ساختگی و بدون ارتباط با اراده مردم آذربایجان عنوان می‌کرد، آ.ریزار بود. یازار در مقاله‌ای به نام «آذربایجان ایران، آگاهی‌های وابسته به این منطقه که تجزیه آن از ایران موضوع بحث است» که در ژوئیه ۱۹۴۵ / تیر ۱۳۲۴ در روزنامه طنین انتشار یافت. بخش مهمی از مقاله خود را به توضیح نقش سیاسی آذربایجان در حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران اختصاص داد. او در ابتدای مقاله‌اش نخست در مورد جایگاه آذربایجان و آذربایجانی‌ها در ایران از مساحت و جمعیت این خطه نوشت که با «... مساحت ۱۰۴۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت ... بین ۳ تا ۴ میلیون نفر... یک سوم جمعیت ایران ...» را تشکیل می‌داد که «... که بیشتر آنها ترک و شیعه هستند. این ترک‌های شیعه اخلاف و احفاد قزلباش‌ها هستند که ارتش صفوی را تشکیل داده و دولتی را که امروز ایران می‌نامیم تأسیس کرده‌اند. از آن روز تا به حال دولت ایران را همین ترک‌ها، یعنی آذربایجانی‌ها اداره کرده‌اند و همواره جهت ایران و جهت پایداری دولتی که نیاکان و پدران خود آن را به وجود آورده‌اند، خون خود را ریخته‌اند و در فدای جان خود مضایقه نداشته‌اند.»^{۱۵}

یازار با اشاره به این داده‌های تاریخی، اقدام‌های واگرایانه فرقه دموکرات را زیر سوال برده و تبلیغات آنها در مورد آذربایجان نفی کرد. او در پایان مقاله‌اش در مورد نقش آذربایجانی‌ها در اداره ایران، نوشت: «دولت ایران از آغاز تأسیس از طرف آذربایجانی‌ها اداره شده است و امروز هم از طرف آذربایجانی‌ها اداره می‌شود. نخست‌وزیران ایران در زمان ما از قبیل محمد ساعد مراغه‌ای، محمود جم و از وزیران: قره‌گوزلو، دکتر رضازاده شفق، صدیق، اردلان، تقی‌زاده، داور، سپهبدی و عدل و ... آذربایجانی هستند. ستارخان و باقرخان از بانیان و بنیانگذاران مشروطیت که در راه مشروطه خود را فدا کردند، آذربایجانی بودند...»^{۱۶}

عاصم اوس یکی دیگر از روزنامه‌نگاران ترکیه‌ای که مطالبات فرقه دموکرات را ساختگی می‌دانست در مقاله‌ای به نام «حقیقت مطلب در آذربایجان» که به دنبال پایان حکومت فرقه دموکرات بر آذربایجان ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ آذر ۱۳۲۵ در روزنامه وقت منتشر شد تأکید می‌کند که مطالبه خودمختاری برای آذربایجان ساخته و پرداخته روس‌ها بود و به مجرد کنار کشیدن روسیه شوروی پایان گرفت.^{۱۷}

همان‌گونه که اشاره شد گروهی از روزنامه‌نگاران ترکیه نیز خواسته‌های ابراز شده از طرف فرقه دموکرات را با مجموعه‌ای از ناراضی‌های عمومی در ایران همسو می‌دانستند. عمر رضا دوغرول یکی از این نویسندگان بود وی در مقاله‌ای به نام «آذربایجان و ایران» که پیش از این نیز به آن اشاره گردید در مورد این موضوع، تصریح کرد: «بیگانه برای تشویق عده‌ای از ناراضیان، آنچه که از دستش برآمده خودداری نکرده است در صورتی که این عدم رضایت، محلی و موضعی نبوده،

عمومی است. یعنی هر آنچه را که آذربایجانی‌ها شاکی‌اند بقیه نقاط ایران نیز شکایت دارند و می‌خواهند اسبابی فراهم شود تا گرفتاری‌ها حل شده و شکایت در بین نباشد. به همین مناسبت تمامی افراد و عناصر ملت باید یگانگی به خرج داده و با نهایت مساوات باید کشور خود را آزاد سازند و آن را قویتر کنند و گرنه تجزیه همه را تضعیف کرده، منتهی به این می‌شود که یگان یگان طعمه طمع دیگران شوند»^{۱۸}

گروهی دیگر از روزنامه‌نگاران ترکیه افزون بر اینکه به ناراضیتهایی عمومی مردم ایران اشاره می‌کنند، وجود ناراضیتهای ویژه‌ای در آذربایجان را نیز یادآور می‌گردند ولی این روزنامه‌نگاران نیز بر بهره‌برداری غیرصادقانه فرقه دموکرات از این خواسته‌های ویژه تأکید داشتند. از جمله این روزنامه‌نگاران، می‌توان از عابدین داور نام برد که در مقاله «شکست خوردن سرخ‌های آذربایجان» همان گونه که پیش از این اشاره شد به تلاش بی‌حاصل فرقه دموکرات برای بهره‌برداری از مواردی که از دیدگاه وی خواسته‌های مردم آذربایجان بودند، می‌پردازد.^{۱۹} یکی دیگر از این روزنامه‌نگاران، آکشم‌چی بود که به ناراضیتهای مردم آذربایجان از دولت پهلوی اشاره می‌کند ولی فرقه دموکرات را به دلیل وابستگی به شوروی و داشتن اهداف تجزیه‌طلبانه برای پی‌گیری این ناراضیتهای فاقد صلاحیت می‌داند. آکشم‌چی در مقاله‌ای به نام «یک صدای صمیمی که به نام همسایگی و دوستی تمنا داریم در ایران شنیده شود» که در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ / ۲۲ آذر ۱۳۲۵ در روزنامه *آکشم* منتشر شد، پس از اینکه فرقه دموکرات را به عنوان یک جریان سیاسی وابسته به دولت شوروی که اهداف این دولت را دنبال می‌کرد، مورد نکوهش قرار می‌دهد در توضیح کم و کیف ناراضیتهای در آذربایجان ابراز می‌دارد: «بر همه کس هویدا است که رژیم ملی با افراتر رضاشاه پهلوی سعی کرد که ترک‌های آذربایجان زبان مادری خود را فراموش کنند، این قبیل اشخاص باز هم هستند. هنگامی که افکار عمومی در ترکیه از وقایع ناگوار ایران دلسوزی می‌کردند، یکی از جراید ایران زبان ترکی را تمسخر می‌کرد. متأسفانه چنین پیشامدهایی از یادمان نرفته است. ملت ترک که استقلال و تمامیت ایران دوست و همسایه را از ته دل آرزومند است، چشمش حالا به آذربایجان افتاده تا ببیند چه حرکت‌ها و رفتاری از ارتش ایران در آن صفحات سرخواهد زد؟»^{۲۰}

جدای از نظرات یاد شده، دیدگاه دیگری نیز در میان روزنامه‌نگاران ترکیه وجود داشت. بر مبنای این دیدگاه، تلاش می‌گردید تا رخداد‌های آذربایجان به معنای آغاز فروپاشی جامعه ایران توصیف شود. در این راستا با تحریف حقیقت‌های تاریخی و فرهنگی، تصویری غیر ایرانی از آذربایجان و حتی سایر مناطق ایران مانند خوزستان ترسیم می‌گردد. یکی از این روزنامه‌نگاران میرزا بالا یکی از سران حزب مساوات بود که بعد از فروپاشی جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۲۱ میلادی به ترکیه پناهنده شده بود. وی در مقاله‌ای با عنوان «به مناسبت حوادث اخیر و اتفاقاتی که در ایران

می‌افتد» که در ۱۳ دسامبر ۲۲/۱۹۴۶ آذر ۱۳۲۵ در روزنامه‌ی تصویر منتشر شد از مساعد بودن زمینه برای تجزیه ایران نوشت. به عقیده‌ی او: «ایران نشیمن اقوام مختلفی بوده است. شمار ترک‌ها و فارس‌ها در آنجا تقریباً مساوی و بر اثر سیاست فارس کردن مردم در آنجا زمینه برای تجزیه فراهم می‌باشد. به همین مناسبت جریان‌های وابسته به مختاریت در آذربایجان از شمال به جنوب منتقل گشته و دو نفوذ بیگانه که تمایلات سیاسی آنها با هم جور در نمی‌آید، با یکدیگر در رقابت و مجادله بود.»^{۲۱}

میرزا بالا در ادامه مقاله خود، با وجود اینکه به نقش بیگانگان در اغتشاش‌های ایران اشاره می‌نماید ولی تأکید را بر زمینه مساعد کار می‌گذارد و پیش‌بینی می‌نماید که روند تجزیه‌طلبی ایران حتی استان فارس را نیز در بر خواهد گرفت. او در نوشته‌ای مشحون از اغلاط و داده‌های نادرست تاریخی و به همین نسبت تحلیل و پیش‌بینی‌هایی کاملاً پرت و هوایی، چکیده‌ای از آراء مغشوش مساواتی‌ها را بیان داشت: «چه از نظر باستان‌شناسی و غیره و چه از لحاظ جمعیت و زبان، آذربایجان ایران متمم و بقیه آذربایجان شوروی است و همچنین خوزستان نیز بقیه و متمم عراق است که زیر نفوذ انگلیس‌ها می‌باشد. اهالی خوزستان عرب هستند حتی قسمتی از ساکنان این منطقه ترک می‌باشند و تاریخ پیش از میلاد مسیح نیز این ادعا را به ثبوت می‌رساند به ویژه خوزستان میهن ایلام یعنی ترک‌ها بوده است. دلیل دیگر این است که زبان آنها فارسی است و نه عربی [!؟]. خوزستان افزون بر اینکه حاصلخیز است در عین حال منبع نفت نیز می‌باشد. یکی دیگر از مناطق شورش هم استانداری فارس است. اهالی آن ناحیه نیز کاملاً ایرانی‌الاصل نیستند و مرکب از ترک‌ها و تازیان می‌باشند. مثلاً قشقایی‌ها اصلاً و کاملاً ترک هستند این عشایر ترک که جمعیت آنها در سال ۱۹۲۰ به سیصد هزار نفر می‌رسید، صد هزار نفر سواره نظام داشتند. در سایر بلاد فارس نیز ترک‌ها نشمین کرده‌اند و تعداد آنها خیلی است. مثلاً خانواده قره‌گوزلو و غیره اصالتاً ترک هستند. شانزده سال قبل همین قشقایی‌ها با همکاری خوزستانی‌ها به رضاشاه پهلوی که سیاست مرکزیت را پیگیری می‌کرد، شوریدند. اگر همین سیاست صریح مرکزیت را با سیاست آشکار فارس کردن مردم در نظر بگیریم، نمایان می‌شود که منشاء عصیان در برابر تهران چه بوده است و چرا زمینه برای این امر فراهم بود.»^{۲۲}

نقش مردم آذربایجان در خاتمه دادن به حکومت فرقه دموکرات

مدتی پس از قدرت گرفتن فرقه دموکرات در آذربایجان نارضایی‌های عمومی نسبت به عملکرد فرقه آغاز و مبارزاتی نیز علیه آن صورت گرفت. در این میان در آستانه اقدام نهایی دولت ایران برای پایان دادن به حکومت فرقه این موضوع مطرح گردید که مردم آذربایجان در برابر این

اقدام دولت چه رویه‌ای را در پیش می‌گیرند. آیا مردم آذربایجان از فرقه دموکرات همان گونه که سران فرقه ادعاء می‌کردند، دفاع می‌نمایند و یا از اقدامات جاری برای اعاده حاکمیت ملی ایران. این مسئله در روزنامه‌های ترکیه نیز مورد بحث قرار گرفت از جمله ادهم عزت بنیچه در آستانه سقوط فرقه دموکرات در مقاله‌ای به نام «کارهای خطرناک» که ۱۲ دسامبر / ۲۱ آذر به چاپ رسید، واکنش احتمالی مردم آذربایجان را در قبال ورود ارتش مورد بررسی قرار می‌داد. وی در این مقاله نتیجه‌گیری کرد که به احتمال زیاد مردم آذربایجان علیه فرقه دموکرات موضع‌گیری خواهند کرد. عزت بنیچه در این مورد نوشت: «گمان نمی‌رود که اهالی آذربایجان از کمونیست‌های سرخ راضی باشند. احتمال دارد آذربایجانی‌ها که به بازرگانی و پیشه و هنر پرداخته‌اند و درآمدی داشته و صاحب ثروت هستند، ارتش ایران را ناجی شمرده، از آنها حسن استقبال نمایند.»^{۲۳}

روزنامه تصویر نیز در شماره ۱۰ دسامبر ۱۹۴۶/۱۹ آذر ۱۳۲۵ خود در مقاله‌ای به عنوان «قوام‌السلطنه آخرین نقش خود را بازی می‌کند» در توصیف بازتاب ورود ارتش ایران به زنجان درباره استقبال پرشور مردم زنجان از ورود ارتش، تصریح کرد که «این یک تصمیم درست است که قدری هم دیر اتخاذ شده است. واقعه زیر ثابت می‌نماید که مردم نیز چنین تصمیمی را تصویب نموده‌اند: هنگام ورود نیروهای دولتی به زنجان، ساکنان شهر که از دموکرات‌ها ظلم دیده بودند، نظامیان تهران را مثل ناجی استقبال و به هیجان آمده خواستند عده‌ای از منسوبان حزب توده را تکه‌تکه کنند و بدینوسیله انتقام خود را بگیرند و سربازان تهران با اشکال توانستند آنان را از چنین عملی بازدارند.»^{۲۴}

از دیگر روزنامه‌نگارانی که موضوع واکنش مردم آذربایجان به سقوط حکومت فرقه دموکرات را مورد بررسی قرار دادند، می‌توان از عابدین داور و آکشام‌چی نام برد. عابدین داور در مقاله «شکست خوردن سرخ‌های آذربایجان» که پیش از این نیز به آن اشاره شد پس از آنکه به تفصیل به موضوع عدم همراهی مردم آذربایجان با فرقه دموکرات می‌پردازد، در پایان مقاله‌اش نوشت: «درسی که از این واقعه می‌توان گرفت عبارت از این است که سکنه آذربایجان به اندازه‌ای از ظلم و فشار شوروی‌ها به ستوه آمده و از دست آنان مستأصل گشته بودند که در نخستین فرصت راه نجات را در پیش گرفتند.»^{۲۵}

آکشام‌چی نیز در مقاله «یک صدای صمیمی که به نام همسایگی و دوستی تمنا داریم در ایران شنیده شود» که پیش از این به آن اشاره شد در مورد واکنش مردم آذربایجان نسبت به پایان حکومت فرقه دموکرات، تصریح کرد: «بر همه معلوم است که موضوع آذربایجان به چه نحوی رخ داده و ساکنان آن هدف اغراض چه کسانی قرار گرفته بودند. پیشه‌وری از مرز خارج شده نزد آفایان خود رفت. اهل آذربایجان نیز قیام کرده به ارتش ایران کمک کردند.»^{۲۶}

با توجه به نمونه‌های یاده شده می‌توان گفت که در ترکیه نیز نقش مردم آذربایجان در پایان دادن به حکمروایی فرقه دموکرات با اهمیت ارزیابی شده است.

نتیجه‌گیری

رخداد‌های آذربایجان در سال‌های ۲۲۵-۱۳۲۴ آنچنان تحت تأثیر دخالت‌های روسیه شوروی قرار داشت که این موضوع در تحلیل‌های روزنامه‌نگاران ترکیه نسبت به این رخدادها نیز بازتاب وسیعی پیدا کرد. با آنکه بسیاری از آنها به دلیل گرایش‌های ترک‌گرایانه، با مقداری از خواسته‌های مطرح شده از زبان فرقه دموکرات همدلی داشتند ولی از آنجایی که به فرقه دموکرات به عنوان ابزاری در دست روسیه شوروی می‌نگریستند مطالبات مطرح شده به وسیله این فرقه را نیز پوششی برای پیگیری منافع شوروی و در راستای تجزیه و تضعیف ایران می‌دانستند. با این حال هنوز چند صباحی از کاسته شدن از خطر توسعه طلبی شوروی در این حدود و فروپاشی ابراز این توسعه‌طلبی یعنی فرقه دموکرات نگذشته بود که وسوسه‌های پیشین از نو مطرح گردید. سرکنسولگری ایران در استانبول در گزارشی که در اواسط بهمن ۱۳۲۵ از مفاد حدود ۱۲۰ مقاله و سرمقاله‌ای که جراید ترکیه راجع به تحولات حاصل از فروپاشی فرقه دموکرات نوشتند، خاطر نشان کرد که ترک‌ها در عین «... دلسوزی... نسبت به ایران...» که آن هم بیشتر «... از لحاظ نگرانی خود [آنها] از روس‌ها بوده [و] مانند روس‌ها را در آذربایجان صلاح خود...» نمی‌دانستند، از ابراز همراهی با مباحث مطرح شده در آن حوزه نیز مضایقه نداشتند. برخی از این جراید به صورتی معتدل ابراز همراهی کرده، فقط متذکر می‌شدند که «... آمال ملی اهالی آذربایجان به ویژه در قسمت فرهنگ نیز باید در نظر گرفته شود...» و برخی هم به نحوی تند و شدید «... نه تنها سکنه آذربایجان حتی مقیمین خراسان را نیز ترک شمرده ادعای سابق خود را راجع به اینکه اهالی آن دو صفحات از حیث نژاد و زبان ترکند تکرار...» می‌کردند.^{۲۷}

مقاله دو پهلوی روزنامه ملت چاپ استانبول در ۲۱ فوریه ۱۹۴۶ / ۲ اسفند ۱۳۲۵ تحت عنوان «حکومتی که در آذربایجان سازمان یافته است باید جمهوری ترک باشد به علت اینکه در ایران پنج میلیون ترک موجود است» نیز از دیگر نمونه‌های گویای این رجعت به اصل بود. این مقاله ضمن ارائه چکیده‌ای از آراء پان‌ترکی نسبت به ایران و «ترک» بودن کل این سرزمین از دوران قدیم تا امروز، در عین ابراز همدلی با این حرکت - «اگر شورش آذربایجان برای آزادی است، ممکن است حکومت ایران آن را به طور مساعد بپذیرد» - این پرسش را نیز پیش روی داشت که «... ولی در مقابل نقشه ... روس‌ها ... چه باید گفت؟»^{۲۸} پرسشی که تا سال‌ها بعد یعنی تا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی و رفع خطر از آن سمت، ذهن ترک‌ها را به خود مشغول داشته و باعث شده بود که تبلیغات پان‌ترکیستی در ایران بیشتر به همان وجه شوروی و معطوف به باکو محدود بماند.



رضا آذری شهرضایی

رضا آذری شهرضایی

قطع ارتباط میان بخش‌هایی از حوزه‌های شمالی ایران با دیگر نقاط کشور یکی از پیامدهای اصلی تصرف این حوزه به دست نیروهای ارتش سرخ در خلال وقایع شهریور ۱۳۲۰ بود. اگر چه این سعی و تلاش در جهت قطع ارتباط و گسستن پیوندها در طول دوره پنج ساله اشغال، درجات مختلف داشت - یک صورت تدریجی اولیه و سپس شکلی قطعی و حاد در مراحل نهایی کار - ولی ناشناخته ماندن بسیاری از تحولات و حوادث جاری در حوزه تحت اشغال شوروی یکی از تبعات اصلی این پدیده بود. از نظر دور ماندن بسیاری از مقاومت‌های محلی و مردمی در قبال قوای اشغالگر که آن هم مطابق با درجات فوق‌الذکر - یک مقاومت تدریجی اولیه و یک رویارویی قطعی و حاد در مراحل نهایی کار - خود از عوارض مهم این ماجرا بود.

در توضیح علل پیش آمدن چنین امری دلایل مختلفی را می‌توان ذکر کرد، از جمله مهم‌ترین این علل که عبارت باشد از وضعیت تحت اشغال ایران. این امر باعث شد به رغم یک آزادی نسبی مطبوعاتی، بسیاری از مسائل مربوط به عملکرد قوای اشغالگر امکان طرح و بحث نیابند. کما اینکه در خلال گذر از مراحل تدریجی مداخلات اولیه روس‌ها به شکل قطعی آن در مراحل پایانی کار نیز

دولت مجبور شد برای جلب نظر مقامات مسکو باره‌ای از جرأید را که بیکر انتشار اخبار آن حوزه‌ها بودند به نحوی جدی و اساسی تعطیل کند.

راقم این سطور که چندی است تلاش خود را بر شناسایی اخبار و گزارش‌های بر جای مانده از این مجموعه مقاومت‌های محلی و مردمی در حوزه آذربایجان قرار داده، لازم دید تا بیش از طی شدن مراحل نهایی انتشار مجموعه‌ای که فراهم آمده است، بعضی از جوانب آن را در این یادداشت کوتاه مورد اشاره قرار دهد. ناگفته نماند که در این نوشته که بیشتر یادآوری قسمتی از تاریخ فراموش شده این سرزمین را مدنظر دارد و دعوتی از پژوهشگران دیگر برای توجه بیشتر به این موارد، فقط برخی از اخبار و گزارش‌های منتشر شده در روزنامه‌های وقت تحت بررسی بوده است. حال آنکه در تحقیقاتی از این قبیل به مجموعه‌ای از گزارش‌های دولتی نیز می‌توان - و باید - استناد کرد؛ از جمله بخشی از اسناد رسمی دولت‌های ایران و شوروی که اینک به تدریج در دسترس پژوهشگران قرار می‌گیرند.

تلاش مقامات شوروی از همان بدو ورود و استقرار در آذربایجان برای محو آثار و اقتدار دولت ایران با تشکیل مجامعی چون «جمعیت آذربایجان» که روزنامه‌ای هم به همین نام منتشر می‌کرد، و همچنین با چاپ نشریه‌ای به نام *وطن یولودا* در جهت گسست فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مردم آذربایجان از دیگر مناطق ایران عمل می‌کرد. از همان دوره با عکس‌العمل‌های خودجوش از طرف مردم آذربایجان برای مقابله با اهداف شوروی روبرو شد. از همان مراحل نخست اشغال ایران، تأسیس و فعالیت هر جمعیتی که به نحوی از انحاء «خودی» تلقی نمی‌شد با مخالفت مقامات شوروی و هواداران آنها روبرو گردید. در کنار نمونه نسبتاً معروف و شناخته شده‌ای از این گونه فعالیت‌ها مانند تلاش یوسف افتخاری و خلیل انقلاب‌آذر برای تأسیس یک اتحادیه مستقل کارگری در تبریز که با مخالفت کنسول شوروی روبرو شد،^۱ به مخالفت مشابهی از طرف مقامات شوروی می‌توان اشاره کرد که در اواخر شهریور ۱۳۲۱ نسبت به فعالیت تشکیلاتی موسوم به «سازمان ایران بیدار» در تبریز ابراز گردید. استانداری آذربایجان در پاسخ به پرسش وزارت امور خارجه ایران که در ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۲/۳۰ شهریور ۱۳۲۱ یادداشت اعتراضی را در این زمینه تحت عنوان «عملیات نو عناصر فاشیستی در تبریز» دریافت کرده بود توضیح داد که «... قریب یک سال است جمعیتی به این اسم در تبریز تشکیل یافته [و] مرامنامه آنها غیر از مبارزه با دیکتاتوری و طرفداری آزادی و دموکراسی و فرهنگ چیز دیگر نیست...» و در پایان افزود که بر این اساس «... گزارش نایب کنسول [شوروی] خلاف واقع است.»^۲ بخشی از دیگر خبرهای این گونه مقاومت‌ها را در نشریات طرفداران

شوروی نیز می‌توان دنبال کرد. برای مثال روزنامه رهبر ارگان حزب توده و دستگاه تبلیغی اشغالگران شوروی دربارهٔ مقاومت مردمی در برخی از شهرهای آذربایجان در اواسط فروردین ۱۳۲۳ در سر مقاله‌ای تحت عنوان «شیادها حربه تکفیر برداشته‌اند» دربارهٔ بروز یک شورش مردمی در مراغه از آن نوشت که: «... عوام فریب‌ها در شهر مراغه بلوایی راه انداخته و می‌خواسته‌اند شهردار محل را به جرم اینکه با نگارش‌های فلان نویسنده آشناست و بنابراین کافر است به قتل برسانند و اگر مداخلهٔ اعضای حزب توده ایران نبود نه تنها این مقصود شوم عملی می‌شد بلکه شاید از این حد هم بالاتر می‌رفته‌اند.»^۱ در این سرمقاله نسبت به بروز حرکت مشابهی در اردبیل نیز اظهار گردید: «... در اردبیل یک عده از همین شیادها به کمک کلکی بخشدار جدید اجارود به توطئه دست زده و یک دسته‌بندی به نام حزب انقلابی اسلام راه انداخته‌اند. اینها مسجدها و منبرها را که برای بحث در موضوعات مذهبی است به سفیضه‌های سیاسی و تکفیر آزادیخواهان اختصاص داده‌اند. اینها بر بالای منابر حکم تکفیر آزادیخواهان را صادر می‌کنند و اعضای حزب ما [یعنی حزب توده] را متهم به بی‌دینی می‌نمایند.»^۱ انتشار این قبیل گزارش‌ها از زبان طرفداران قوای شوروی علیرغم ادبیات خاص آنها که مخالفان شوروی‌ها را «شیاد، عوام‌فریب» می‌خواند، به هر حال از وجود یک رشته مقاومت‌ها در بین مردم آذربایجان حکایت داشت. به نوشته همین روزنامه سرریز مقاومت‌های از همین قسم در میانه، مرنند و تبریز نیز موجبات نگرانی عوامل حزب توده و اشغالگران را فراهم آورده بود.



البته روزنامه رهبر و دیگر جراید حزب توده از عکس‌العمل‌های مقامات شوروی در قبال این گونه فعالیت‌ها گزارشی منتشر نکردند. برای مثال نوشتند که چگونه در «... روز سه‌شنبه ۱۳۲۳/۸/۲۳ در استان چهارم، در شهر رضائیه از طرف کنسولگری اتحاد جماهیر شوروی به استاندار محل جناب سرهنگ زنگنه ابلاغ زیرین را می‌نمایند: آقایان احتشام واعظ، ابراهیم مصصامی وکیل دادگستری و حاجی میرزا غلام فقهی (که از متنفذین رضائیه می‌باشند) حسب‌الامر کنسولگری شوروی باید به فوریت از آذربایجان تبعید بشوند. استانداری هم بلادرنگ آنها را از رضائیه اخراج و اینک آقایان تبعید شدگان رضائیه وارد تهران شده‌اند. از قراری که شایع است یک عده‌ای هم که تعدادشان معلوم نیست بعد از آقایان نامبرده از رضائیه تبعید شده‌اند که هنوز به تهران وارد نشده‌اند...»^۶

این جراید همچنین توضیح ندادند که چرا و به چه دلیل در همین ایام حجت‌الاسلام میرخاص روحانی جوانی که در اطراف اردبیل فعالیت می‌کرد، بنا به دستور مقامات شوروی و «... برخلاف پیمانی که خودشان امضاء نموده‌اند و عدم مداخله در امور ایران را متعهد گشته‌اند... ابتدا از گرمی - قریه‌ای در محال شاهسون - به اردبیل و از اردبیل به تبریز و از تبریز به تهران تبعید نموده‌اند...». علت این امر را روزنامه سرگذشت می‌بایست توضیح دهد که چگونه در پی آغاز رشته فعالیت‌هایی از سوی نیروهای هوادار شوروی در آن حدود و مقابله حجت‌الاسلام میرخاص با این تلاش‌ها، وی تبعید گردید.^۷

اهداف تجزیه‌طلبانه مقامات شوروی از همان بدو ورود آنان به ایران در آذربایجان کاملاً مشهود بود و دولت‌مداران ایرانی همواره نگران این معضل بودند. کما اینکه علی سهیلی وزیر امور خارجه وقت نیز طی تلگراف رمزی که در دی ماه ۱۳۲۰ به سفارت ایران در آنکارا مخابره کرد، از نشانه‌های اولیه این نگرانی، نوشت: «... روس‌ها نمی‌گذارند قوای لشگری و یا امنیه و پاسبان به قدر کفایت به آنجا اعزام داریم اگر این رویه ادامه پیدا کند آذربایجان از دست ما می‌رود...»^۸ و این نکته‌ای نبود که از دیده ناظرین خارجی به ویژه نیروهای ذینفعی چون ترکیه - که خود نیز بدین حوزه نظر داشت - پنهان باشد. روزنامه رهبر در سرمقاله‌ای تحت عنوان: «تبلیغات مسموم بر علیه دوستی ایران و ملل اتحاد جماهیر شوروی» بعد از حملات گسترده به آنچه که از آن به عنوان تحریک و تفتین در روابط ایران و شوروی نام می‌برد، «... یکی از بارزترین نمونه این قبیل تحریکات...» را خبری دانست «... که اخیراً در رادیوی آنکارا نقل از خبرگزاری فرانسه راجع به آذربایجان ایران انتشار یافته است...» روزنامه رهبر در ادامه نوشت «... اگر چه ما هنوز نمی‌دانیم این خبر واقعا از چه منبعی انتشار یافته است لیکن چون از سنخ تبلیغات مسمومی است که به وسیله

عمال ارتجاع در ایران می‌شود می‌توانیم حدس بزنیم که قطعاً دست عوامل استعماری در آن دخالت داشته است. بنابراین خبر جعلی انجمن ایالتی آذربایجان! تقاضای الحاق خود را به دولت شوروی کرده است!! ملاحظه کنید باید تحریک و جعل به کجا رسیده است. اولاً آذربایجان انجمن ایالتی ندارد و ثانیاً اگر هم داشته باشد کج و کجا چنین تقاضایی را کرده است...^{۱۰} این خبر که در آن زمان در زمره شایعات بود و بی‌سند و بی‌اساس از نگاه سائل به واقعیت پیوست. موضوعی بود که در آن ایام آلمانی‌ها هم از طریق رادیو برلین مطالبی را در مورد آن منتشر و مطبوعات ترکیه و رادیو آنکارا نیز آن را بارها تکرار کردند.

بعد از پیروزی متفقین بر آلمان در اردیبهشت ۱۳۲۴ مساعی خروج متفقین در دستور کار دولت ایران قرار گرفت. اما دولت شوروی علیرغم آنکه دیگر خطر آلمان نازی به کلی رفع گردیده بود نه تنها حاضر به ترک ایران نبود بلکه با دخالت‌ها و بازگذاشتن دست نیروهای هوادار خود در آذربایجان برنامه تجزیه‌طلبانه‌ای را نسبت به قلمرو ایران در دستور کار قرار داد که ابعادی از آن بیشتر نیز در کار بود. با شروع این دور جدید از تحولات مقامات شوروی و گروه‌های هوادار آنها، بار دیگر مردم آذربایجان در مقام مقابله با آن فرآمدند. مثلاً در خرداد ماه ۱۳۲۴ در خلال انتخابات شهرداری تبریز، شوروی‌ها به کمک توده‌ای‌ها آمده و آرای را به نفع آنان به صندوق‌ها ریختند. امری که باعث بروز زد و خورد بین آرادای خواهان و توده‌ای‌ها گردید.^{۱۱}

به محض آنکه مشخص شد که شوروی‌ها قصد ندارند همانند قوای بریتانیا و ایالات متحده خاک ایران را ترک نمایند در تیر ماه ۱۳۲۴ رادیو آنکارا و مطبوعات ترکیه اعلام کردند شوروی قصد دارد آذربایجان ایران را به خاک خود ملحق نماید و با این طریق ارتباط ایران با ترکیه قطع شده و شوروی‌ها در جوار سرزمین‌های کردتشیپ قرار گیرد. خبری که حزب توده ایران نیز مطابق معمول آن را کذب و ساخته دشمنان شوروی دانست.^{۱۲} هر چند که مطابق با اسنادی که اخیراً منتشر شده‌اند، در همان ایام استالین فرمان تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان را صادر کرده بود و این خبر اهمیتی بیش از یک شایعه داشت.^{۱۳}

صدور فرامین استالین در این زمینه به فعالیت‌های توده‌ای‌ها و تجزیه‌طلبان شتاب بیشتری بخشید. گردآوری اسلحه از نواحی مختلف ایران از جمله این فعالیت‌ها بود که با کشف اتفاقی مقدار زیادی اسلحه در کلیسای آرامنه تبریز در اوایل مرداد ۱۳۲۴ جنبه‌ای آشکار یافت. با افشای‌های یک عضو مستعفی حزب توده مشخص گردید که بعدها روشن شد از اعضای کمیته ایالتی حزب توده آذربایجان بوده است. اخبار مربوط به نقش حزب مزبور در خرید و گردآوری این سلاح‌ها از

نقاطی چون خراسان، سمنان، مازندران و گیلان و انباشت تدریجی آنها در جایی مطمئن مانند کلیسای ارامنه در این دوره در سطحی وسیع منتشر شد.^{۱۴}

فعالیت کمیته ایالتی حزب توده از تیر ماه تا اعلان موجودیت فرقه دموکرات بر حول دو محور قرار گرفت یکی ایجاد جو ارباب و وحشت در بین مردم و دیگری نیز تسخیر و کنترل ادارات دولتی.^{۱۵} موجی که اخراج و تبعید و سرکوب مخالفین حزب توده و نیروهای اشغالگر در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان یکی از تبعات اصلی آن بود. پیش آمد واقعهٔ خشونت بار ليقوان در اواخر مرداد ۱۳۲۴ که به مرگ حاجی احتشام و پسرش از یکسو و چهار نفر از اعضای حزب توده از سوی دیگر منجر شد از شروع یک گام سریع و خشن حکایت داشت. ضرب و شتم دادستان تبریز و داماد حاجی احتشام در انظار عمومی در تبریز توسط بزن بهادرهای حزب توده از تشدید حرکت در جهت ارباب مردم نشان داشت.^{۱۶} اخراج و تبعید سید محمد باقر کروبى مدیر روزنامهٔ «اختر شمال»، از مجاهدین صدر مشروطیت در مرداد ۱۳۲۴ فقط به جرم اینکه در روزنامه‌اش از پایان مدت حضور متفقین در خاک ایران ابراز شادمانی کرده بود، نیز از دیگر نشانه‌های شدت گرفتن کار بود.^{۱۷}

اعلان «استقلال» مراغه در اواخر مرداد ماه که پیش در آمدی بر تحولات بعدی آذربایجان بود توسط شعبهٔ محلی حزب توده به رهبری عدل‌الدوله کبیری باعث گردید فرمانداری نظامی مراغه او را دستگیر و به پادگان مراغه منتقل کند اما مأمورین نظامی شوروی پادگان مراغه را محاصره و کبیری و همراهانش را آزاد کردند. در پی آن فرماندار نظامی مراغه نیز از دخالت در امور آن حوزه توسط مقامات شوروی منع شد.^{۱۸}

از شهریور ماه تا آذر ماه ۱۳۲۴ که پس از صدور فرمان استالین حکومت خودمختار فرقه دموکرات آذربایجان اعلام موجودیت کرد،^{۱۹} اقتدار نیم‌بند دولت مرکزی روز به روز تحلیل رفت. استانداری و شهربانی در دست فرقه قرار گرفت و بخشی از مسئولین منصوب دولت نیز که باقی مانده بودند به ناچار از فرقه اطاعت کردند.^{۲۰}

به رغم مساعی پیشین مقامات شوروی در زدودن هر گونه نشانهٔ مقاومت و ایستادگی و بی‌شرفی سریع تحولاتی چون تشکیل نخستین کنگره فرقه در مهر ماه، برقراری مرز گمرکی بین آذربایجان با دیگر استان‌ها، سانسور پست، برقراری پست‌های بازرسی، کنترل ورود و خروج مسافرین، مقاومت‌های مردمی نیز بالا گرفت. برخی از این مقاومت‌ها نیز به رغم تمامی مخاطرات از حالت انفرادی فراتر رفته و شکلی جمعی به خود گرفت.

تلگراف فرقه‌ای‌ها خطاب به گردهمایی وزرای خارجه متفقین در لندن مبنی بر اعلان خودمختاری باعث گردید بیش از چهارصد نفر از بزرگان و رجال آذربایجان در تلگرافی به لندن

تلگراف فرقه‌ای‌ها را متعلق به آذربایجانیان ندانسته و آن را رد نمایند.^{۲۱} و در ادامه این نوع اقدامات تشکل‌هایی تحت عنوان مجمع سلحشوران آذربایجان ایران^{۲۲}، هیئت وطنخواهان آذربایجان ایران^{۲۳}، هیئت فداکار مقیم تهران^{۲۴}، ... و میهن‌پرستان سراب آذربایجان شرقی ایران^{۲۵}، به وجود آمده و هر کدام با صدور بیابیه‌ها و اطلاعیه‌های مختلف در مقابل تحولات جاری موضع گرفتند. اعلام حضور فرقه و تشکیلات نوپای آن با ترور و اعدام در شهرهای مختلف آذربایجان توأم شد. به نوشته حمیل حسنی «... بر اساس قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۴۵، در نیمه اول ماه نوامبر ۸۰ نفر مأمور امنیتی که آموزش‌های ویژه دیده بودند به آذربایجان اعزام شدند و یک سری عملیات تروریستی انجام دادند: در میانه انصاری مالک معروف، در زنجان، رهنما یکی از افراد نزدیک به محمود ذوانفقاری و احمد آقا الهیاری مالک روستای نقدوز به وسیله اعضای این گروه تروریستی به قتل رسیدند.^{۲۶} ولی این امر فقط به گروهی «فئودال و مالک» محدود و منحصر نماند به عنوان مثال پاییز ۱۳۲۴ در تبریز چهارده نفر را ترور کردند. محمد امین امیر مالک کارمند شهربانی تبریز و سیدمصطفی طباطبایی رئیس دادگاه تبریز که توسط یک آسوری عضو فرقه ترور شد از این جمله بودند.^{۲۷} این ترورها در شهرهای دیگر منجمه مرند و مراغه هم صورت گرفت.^{۲۸} اعدام پانزده تن از بزرگان و رؤسای ادارات میانه^{۲۹} و قتل عام بیست و دو زندانم از ابوابجمعی گروهان سراب آن هم به خدعه و تزویر از دیگر نمونه‌های این سیاست جدید بودند.^{۳۰}

در حوزه‌های عشایری نیز مقاومت‌هایی جریان داشت؛ از جمله شاهسون‌های آذربایجان که در واکنش به این رخدادها سعی کردند شهر سراب را از دست فرقه‌ای‌ها گرفته و ادارات را به مأمورین دولت بازگردانند.^{۳۱} مع‌هذا این گونه کشاکش‌ها نمی‌توانست تداوم پیدا کند. به رغم رسیدن گزارش‌های دیگری در توصیف این گونه مقاومت‌های پراکنده در رضائیه، اردبیل، مشکین‌شهر، زنجان، اهر و پاره‌ای از دیگر شهرها با توجه به حمایت کامل نیروهای شوروی از فعالیت‌های فرقه و ممانعت آنها از رسیدن نیروهای تقویتی ایرانی در شریف‌آباد قزوین، راه برای استقرار و تثبیت فرقه دموکرات هموار شد.

در بهمن ۱۳۲۴ دولت قوام‌السلطنه که به جای دولت حکیمی بر سر کار آمد، بر آن شد که در کنار سیاست‌های پیشین دولت برای مقاومت در برابر چیرگی فرقه، با تصمیم‌گیرنده اصلی این تحولات یعنی شخص استالین نیز مذاکراتی را آغاز کند. قوام‌السلطنه به مسکو رفت و علی‌رغم ناکامی‌های اولیه مذاکرات در پایان با توافق بر سر تشکیل یک شرکت مختلط نفت ایران و شوروی مقدمات خروج نیروهای شوروی از آذربایجان را آماده کرد. اولین نتیجه این تحول دیپلماتیک تغییر

موضوع‌گیری و اعلام آمادگی فرقه دموکرات برای گفتگو با دولت مرکزی بود. اما برای هزاران نفر از آوارگان آذربایجانی که در تهران پناه گرفته بودند که نه از تحولات دیپلماتیک پشت پرده آگاهی داشتند و نه نسبت به نتیجه مذاکرات امیدوار بودند، اقدامات دیگری ضروری نمود. تشکیل «جمعیت نجات آذربایجان» از سوی جمعی از این آوارگان و آذربایجانی‌های مقیم مرکز بعد از چهار جلسه بحث و مذاکره، یکی از این اقدامات بود. جمعیت مزبور در اعلان مواضع و موجودیت خود مقرر داشت «... تا زمانی که آذربایجان زیر سلطه اجنبی و فرقه دموکرات قرار گرفته به نام جمعیت نجات آذربایجان...» فعالیت کند و آنگاه «... بعد از استخلاص به جمعیت آذربایجانیان مقیم مرکز» تغییر اسم دهد. هدف جمعیت «... انتشار اسناد و مدارک مستند و ارائه آن به سازمان‌های جهانی و روشن ساختن افکار عمومی دنیا نسبت به تجاوز و فجایع عمال اجنبی [بود] که تحت پوشش حزب دموکرات آذربایجان و حکومت جمهوری در آن استان و حزب دموکرات کردستان در استان کردستان حکومت...» می‌کردند. لزوم تشکیل سازمان مقاومت ملی برای ثبت نام از داوطلبانی که قصد مقابله مسلحانه را با فرقه داشتند از جمله اهداف این جمعیت تعریف شد. برای سرپرستی این امر «... ستادی از جمعیت تشکیل داده و تصدی آن را به عهده همایون امیراحمدی واگذار...» شد.

جمعیت نجات آذربایجان ضمن اعلان طرفداری از قانون اساسی و استقرار حکومت دموکراسی از تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در سطح مملکت نیز پشتیبانی کرد «... سرپرستی و مسئولیت موقت جمعیت تا سقوط حکومت غیرقانونی جمهوری آذربایجان و کردستان به عهده رحیم زهتاب فرد واگذار شد و نامبرده به عنوان «دبیر جمعیت نجات آذربایجان» اختیار یافت که با «مقامات قانونی مملکت و شخصیت‌های حقوقی در راه تحقق اهداف اصولی جمعیت وارد مذاکرات و مکاتبه شود». مسئولیت انتشار هر گونه نشریه‌ای که جمعیت صلاح بداند نیز به عهده دبیر جمعیت گذاشته شد.^{۲۲}

در پی تشکیل «ستاد دفاع ملی» جمعیت و ثبت نام از داوطلبین گروه‌های چریک به نواحی مختلف اعزام شدند.^{۲۳} زهتاب فرد که به ساماندهی چریک‌ها نیز مشغول بود در توصیف فعالیت‌های نظامی جمعیت خاطر نشان ساخت که «اولین طرح فعالیت‌های یارتیزانی در مرزهای طالش و آذربایجان، ماسوله و خلخال، رودبار طارم» آماده گردید و بهرام‌خان فرزانه، حاجی خان و یونس‌خان کلانتری مأمور اجرای عملیات شدند. آنان با حملات ایذایی یاسگاه‌های فرقه را مورد حمله و سپس خلع سلاح می‌کردند.^{۲۴}

در حدود زنجان و خمسه ذوالفقاری‌ها، هدایت‌الله یمینی، یدالله خان اسلحه‌دار باشی، نیز رشته زد و خوردهای یارتیزانی را با فرقه‌ای‌ها آغاز کرده بودند. زهتاب فرد و گروه‌اش از شمال همدان،^{۲۵}

محمدحسن خان امیرافشار از ناحیه تکاب و میاندوآب به عملیات پارتیزانی می‌پرداختند. در نواحی داخلی آذربایجان به دلیل کنترل شدید فرقه‌ای‌ها تشکیلات مقاومت برای ارتباط خودشان با مرکز و بیرون از حدود آذربایجان با مشکلاتی مواجه بود. بنابراین تعدادی کارت سفید عضویت فرقهٔ دموکرات با امضاء و مهر پیشه‌وری در اختیار مبارزین قرار گرفت تا آنان پیام‌ها و جراید را به وسیله افراد مطمئنی که توسط علی‌اصغر شرکاء مدیر گاراژ میهن‌تور از بین رانندگان و شاگرد رانندگان اتوبوس انتخاب و معرفی می‌شدند به محل برسانند و سپس در سطح استان آذربایجان و کردستان به دست مبارزین و رؤسای عشایر و ایلات می‌رسانند.^{۳۶}

پس از عقب‌نشینی ارتش سرخ از ایران، که بعد از مدتی به پیشروی واحدهایی از ارتش به آذربایجان منجر شد، در کنار فروپاشی سریع تشکیلات فرقه، در بسیاری از نقاط مردم منتظر ننشسته و چند روزی قبل از ورود ارتش برای تصرف مراکز مربوط به فرقه و دستگیری فرقه‌ای‌ها وارد کار شدند. هسته بسیاری از این تحرکات را گروه‌های مقاومتی تشکیل می‌دادند که از مدت‌ها پیش مترصد چنین فرصتی بودند. «در میانه مردم با سربازان با یک حالت وجد و شعفی گرد آمده و برای پیدا کردن دموکرات‌هایی که مخفی شده‌اند به ارتش ملحق گردیده‌اند در کلیه نقاط خانه‌های دموکرات‌ها از طرف مردم جستجو می‌شد و عده زیادی زندانیان را مردم به خارج شهر می‌بردند.»^{۳۷} و در اردبیل نیز با انتشار خبر پیشروی قریب‌الوقوع ارتش، در حالی که مسئولین فرقه‌ای شهر قصد داشتند برای مرعوب کردن مردم حکومت نظامی برقرار و دویست نفر مالکین و خوانین و رؤسای ایلات شاهسون را دستگیر و اعدام کنند بسیاری از افراد مزبور بلافاصله از شهر خارج و برخی نیز پنهان شدند و سپس با همکاری مردم به نیروهای فرقه حمله کرده و آنان را خلع سلاح و دستگیر کردند.^{۳۸} در گزارش‌های این دوره از نقش فعال آقابالا فرشی در رهبری مردم برای حفظ امنیت در شهر تا رسیدن مأمورین دولتی یاد شده است.^{۳۹} آستارا قبل از تخلیه فرقه‌ای‌ها به شدت غارت و تخریب شد. قتل عام خانواده سیزده نفره ضرغام در زمرهٔ تراژدی‌های این مرحله ثبت شده است.^{۴۰} در مشکین شهر مردم فرقه‌ای‌ها را دستگیر و خلع سلاح کرده تعدادی از آنها که مرتکب قتل شده بودند در وسط شهر اعدام و بقیه را با ورود نیروهای ارتشی تحویل آنان دادند.^{۴۱} بدین طریق اکثر شهرهای آذربایجان توسط مردم و قبل از ورود ارتش از وجود فرقه‌ای‌ها پاک شد و مردم آذربایجان مقاومتی را که از ابتدای اشغال کشور توسط شوروی‌ها شروع کردند به اتمام رساندند.

همان‌گونه که در مقدمهٔ این نوشته خاطر نشان شد، هدف اصلی نگارنده از اشاره به نمونه‌هایی چند از مقاومت‌های محلی آذربایجانیان بر ضد تلاش و تکاپوی نیروهای بیگانه در آن سامان، بیشتر یادآوری از لزوم پرداختن به قسمتی از تاریخ ایران در این دوره است که معمولاً به دلیل سایه انداختن مجموعه‌ای از تحولات «مهم‌تر» - سیاست قدرت‌های جهانی یا تحولات عمده در سطوح عالی سیاسی - کمتر مورد توجه بوده‌اند. شناسایی این حوادث و رخدادها به ویژه از لحاظ ارزیابی عملکرد واقعی حرکتی که به نام دموکراسی و آزادی، پا در عرصهٔ سیاست نهاد ولی عملاً برای هیچ نیروی مخالف و متفاوتی حق حیات باقی نگذاشت، مهم و ضروری است.

یادداشت‌ها:

گفتگو ۱۳۲

۱. یوسف افتخاری، *خاطرات دوران سپری شده*، تهران: ۱۳۷۰، انتشارات فرودس، ۱۳۷۰، ص ۲۱۱-۲۱۵
۲. اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران، سال ۱۳۲۳، کارتن ۱۲، پروندهٔ ۸۲
۳. رهبر، ش ۲۵۵، ص ۱، پنج‌شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۲۳.
۴. همان
۵. رهبر، ش ۵۲۹، ص ۱، سه‌شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۲۴، سرمقاله «در پیرامون قضایای تبریز»
۶. نسیم صبا، ش ۱۹، آذر ۱۳۲۳
۷. سرگذشت، ش ۲۳، اول بهمن ۱۳۲۳
۸. وزارت امور خارجه نمایندگی آنکارا سال ۱۳۲۱، کارتن ۷۷، پرونده ۱۶۶۷، تلگراف نمره ۲۰۸۶، همچنین رجوع شود به: جمیل حسنی، *فراز و فرود فرقه دموکرات آذربایجان*، ترجمه منصور همای، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳، ص ۲۳
۹. رهبر، ش ۵۹۷، ص ۱ و ۲، سه‌شنبه ۱۲ تیر ۱۳۲۳
۱۰. همان، ش ۶۰۲ و ۶۰۳، ص ۱ و ۲، ص ۴، سه‌شنبه و چهارشنبه ۱۲ و ۱۳ تیر ۱۳۲۴
۱۱. نسیم صبا، ش ۱۳، شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۲۴
۱۲. رهبر، ش ۶۰۲، ص ۳، ش ۶۰۷، ص ۱، سه‌شنبه ۱۹ تیر و دوشنبه ۲۵ تیر ۱۳۲۴
۱۳. گفتگو، ش ۴۰، ص ۱۳۹
۱۴. هور، ش ۳، جمعه ۱۲ مرداد ۱۳۲۴ و ش ۵، سه‌شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۲۴ و *کانون*، ش ۴۵، ص ۳۰۱، دوشنبه ۹ مهر ۱۳۲۴
۱۵. هور، ش ۱۸، ص ۲، پنج‌شنبه اول شهریور ۱۳۲۴، نسیم صبا، ش ۴۲، ص ۴، دوشنبه دوم مهر ۱۳۲۴.
۱۶. *کانون*، ش ۱۱۳۰، یکشنبه ۸ مهر ۱۳۲۴، هور، شماره ۱۲، ص ۱ و ۴، چهارشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۲۴.
۱۷. رحیم زهتاب فرد، *خاطرات در خاطرات*، تهران، ویستار، ۱۳۷۳، ص ۱۱۰ و هور شماره ۱۴، ص ۱، یکشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۲۴.
۱۸. نسیم صبا، ش ۲۶، ص ۳، سه‌شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۲۴
۱۹. جمیل حسنی، صص ۶-۶۵
۲۰. *کانون*، ش ۴۸، ص ۴، پنج‌شنبه ۱۲ مهر ۱۳۲۴

۲۱. کانون، ش ۵۶، صص ۱ و ۴. یکشنبه ۲۲ مهر ۱۳۲۴ و رحیم زهتاب فرد، صص ۲-۱۸۱
۲۲. کانون، ش ۶۰، ص ۴، پنجشنبه ۲۶ مهر ۱۳۲۴.
۲۳. نسیم صبا، ش ۴۳، ص ۴، سه‌شنبه ۳ مهر ۱۳۲۴. کانون، ش ۶۲، ص ۲، یکشنبه ۲۹ مهر ۱۳۲۴.
۲۴. نسیم صبا، ش ۴۳، ص ۴، سه‌شنبه ۳ مهر ۱۳۲۴ و ش ۹۹، ص ۲، سه‌شنبه ۱۳ آذر ۱۳۲۴.
۲۵. نسیم صبا، ش ۹۲، ص ۲، دوشنبه ۵ آذر ۱۳۲۴ و ش ۱۰۵، ص ۱، سه‌شنبه ۲۰ آذر ۱۳۲۴ و ش ۱۱۱، ص ۴، پنجشنبه ۲۹ آذر ۱۳۲۴.
۲۶. جمیل حسینی، پیشین، ص ۶۷
۲۷. نسیم صبا، ش ۱۰۰، ص ۲، چهارشنبه ۱۴ آذر ۱۳۲۴ و ش ۱۰۲، ص ۳، جمعه ۲۶ آذر ۱۳۲۴.
۲۸. نسیم صبا، ش ۹۶، ص ۲، جمعه ۱۹ آذر ۱۳۲۴
۲۹. نسیم صبا، ش ۱۰۵، ص ۳، سه‌شنبه ۲۶ آذر ۱۳۲۴
۳۰. نسیم صبا، ش ۱۰۲، ص ۲، جمعه ۱۶ آذر ۱۳۲۴
۳۱. نسیم صبا، ش ۹۵، ص ۱، پنجشنبه ۱۸ آذر ۱۳۲۴
۳۲. رحیم زهتاب فرد، پیشین، ص ۳۱۲ و ۳۱۳
۳۳. همان، ص ۳۱۴
۳۴. همان، ص ۲۱۸ و ۲۱۷
۳۵. همان، ص ۲۵۸
۳۶. همان، صص ۱۹۹ و ۲۰۰
۳۷. دموکرات ایران، ش ۳۷، ص ۲۰۱، یکشنبه ۲۴ آذر ۱۳۲۵
۳۸. همان
۳۹. فانوس، ش ۳۹، ص ۱ و ۴، ۲۸ اسفند ۱۳۲۵
۴۰. فروغ ایران، ش ۲۴، ص ۲۰۱، دوشنبه ۲۳ دی ۱۳۲۵
۴۱. دموکرات ایران، ش ۸۱، ص ۱ و ۴، پنجشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۲۵

برخورد فرقه‌ای و غیردموکراتیک با موسیقی دانان

ماجرای برخورد کارگزاران فرهنگی فرقه دموکرات آذربایجان با موسیقی دانان آذربایجانی شاغل در رادیو تبریز، یکی از جذاب‌ترین موضوع‌ها برای تحقیقات تاریخ معاصر موسیقی ما است که تا به حال بدان پرداخته نشده است. علل این بی‌اعتنایی، حداقل امروز دیگر چندان مهم نیست. چرا که این بی‌اعتنایی، عادت ثانویه و بلکه عادت اولیه محققان موسیقی ایرانی شده است که در انتخاب موضوعات مورد پژوهش خود، یا درگیر چارچوب‌های محدود کننده هستند و یا اصلاً این وقایع برایشان اهمیتی نداشته است. تاریخ‌نگاری جدی و اندیشیده در موسیقی ما هنوز هم نوزاد، بلکه نازاد است و آنچه که مهم است، از بین رفتن منابع زنده‌ای است که شاهد وقایع بوده‌اند. از آن بین، فرد قابل توجه محمدحسن نمذاری (۱۳۵۲-۱۲۸۰) موسیقی-دان مشهور تبریزی است که کتابی هم در شرح حال خود و وضعیت موسیقی در زادگاه خود نوشته و هنوز هم خواندنی‌ترین مطلب، همان است که در کتاب او می‌توان خواند. افراد دیگر، عزیز شعبانی (متولد ۱۲۹۹ و مقیم آمریکا) است که دوران کسالت و استراحت را می‌گذارند و اهل مصاحبه نیست. نفر آخر، آقای محمدحسین عزیز عرب از مدیران رادیو

تبریز در سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۴۰ است که تا چند سال پیش حیات داشت و اکنون خبری از او نیست. موسیقی دانان دیگری هم که در قید حیاتند، با این موضوع درگیر نبوده‌اند، از این رو، یادداشت حاضر عملاً محدود می‌شود به آنچه که زنده‌یاد نمذاری نوشته است و یادآوری آن برای این شماره، کافی می‌نماید. آنچه که موضوع برخورد فرقه دموکرات با موضوع موسیقی در رادیو تبریز را قابل اهمیت می‌سازد، سرنوشت هنر «موسیقی» نیست. اتفاقاً تنها بخش موضوع که قبل و بعد از حضور فرقه دموکرات در آذربایجان مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت همان موسیقی بود. در اینجا، موسیقی را به معنی مجموعه‌ای از اصوات مدوّن و قابل تعریف در یک فرهنگ معین و قابل اجرا با سازهای انتخابی و مخصوص بدان فرض می‌گیریم و بر جنبه کلامی آن (یعنی جنبه درجه دوم آنکه موسیقی بی‌کلام را به حوزه ترانه و تصنیف می‌کشاند و آن را مردم پسند می‌کند) کاری نداریم. این همان قسمتی است که مورد نظر فرقه دموکرات بود و همان بخشی که در خدمت اهداف آنان بود یعنی تکیه و تأکید روی زبان ترکی در تقابل و رویارویی با زبان فارسی که لسان حکومت غاصب شمرده می‌شد. پس آنچه که مهم بود، موسیقی آذری (به قول خودشان قفقازی) یا فارسی نبود چرا که موسیقی بی‌کلام جنبه تبلیغاتی و فرقه‌ای نمی‌

توانست داشته باشد. آنچه که مهم بود، کلام و کلماتی بود که بدان اضافه می‌شد. دستور این بود که فارسی نخوانند و ترکی بخوانند. زبان ترکی یعنی استقلال از مرکز، و بعد هم موسیقی ففقاژی به عنوان دوری از فرهنگ مرکزی.

جنبه مهم این اتفاق این است که برای اولین بار در ایران، چنین اتفاقی دیده می‌شد. ایران مستحون از اقوام مختلفی است که فارسی زبان اول آنها نیست ولی آنها به زبان فارسی بسیار مشتاق و مسلطند و شاعران و موسیقی-دانان بزرگی را به این زبان هدیه کرده‌اند. شهریار از آذربایجان، نیما از مازندران و اخوان ثالث از خراسان، نمونه‌های این همزیستی و تبادل فرهنگی هستند.



برجسته‌نمایی زبان اقلیمی به جای زبان رسمی، به عنوان اعلام استقلال از مرکز، اولین بار در اوایل دهه ۱۳۲۰ در تبریز انجام شد، و این استقلال‌طلبی در حالی است که بدانیم آذربایجان و تبریز، از مراکز جنبش مشروطیت و آغازکننده حرکت تجددخواه و تمامیت‌خواه ایرانی در تمام مظاهر فرهنگی آن است. این اقلیم، ابوالحسن اقبال آذر (۱۳۵۰ - ۱۲۴۲) را داشت که در زبان فارسی و آذری خود خواننده‌ای مسلط و استاد و دارای وجهه‌ای به شدت «مردمی» بود که او را به عنوان «صورت مثالی» خواننده هنرمند در ذهن مردم آذربایجان نقش کرده بود. داستان مواجهه او با دموکرات‌ها که بیشتر نیز در همین فصلنامه بدان اشاره شد را بیشتر اهل موسیقی و اهل مطالعه در تاریخ‌نگاری معاصر، می‌دانند.^۱ اقبال آذر که‌نسال، بنا به دستور دموکرات‌ها مجبور شد فقط به «ترکی بخواند»، خواننده پیر زیر بار نرفت و گفت: «عقدنامه مادرم به زبان فارسی نوشته شده و از من نخواهید که فارسی نخوانم». در یکی از شب‌های کنسرت که گویا به زور و جبر روی صحنه آمده بودند ناگهان شروع کرد به خواندن غزلی از عارف که:

بگو به مجلس شورا نمی‌کند معلوم

که خانه‌خانه غیر است یا که خانه دوست؛

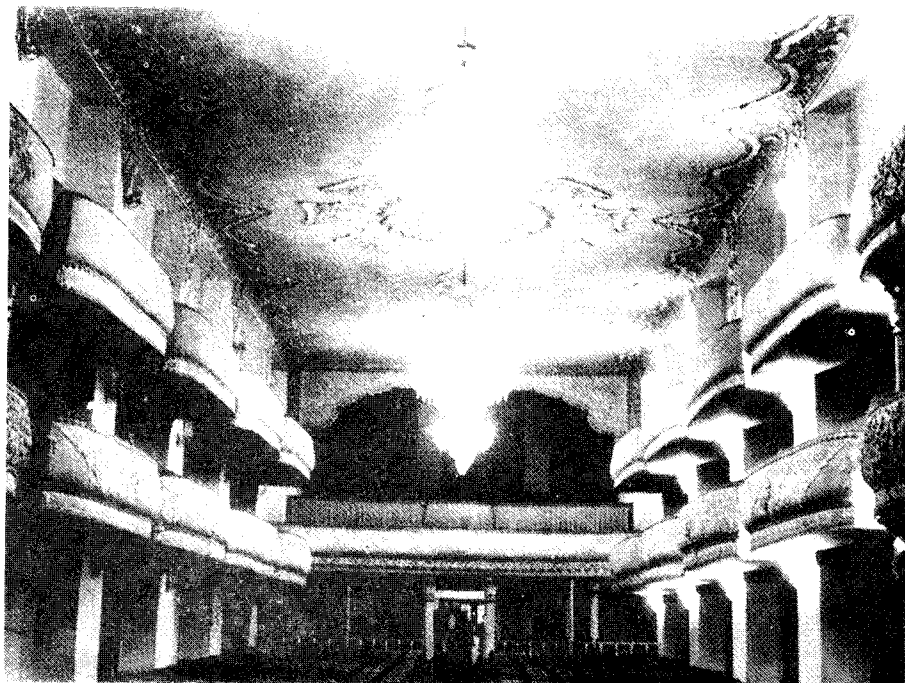
و متعاقب آن خواند: «خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنیم» و در میان هل‌هل مردم و خشم دموکرات‌ها و هراس موسیقی‌دان‌های

روی صحنه برنامه را تا آخر به پایان برد و به روایتی، شبانه از شهر او را فراری دادند تا غائله تمام شد و اقبال با تکریم و تحسین به زادگاه خود برگشت.

اما خاطره‌ای که محمدحسن نمداری نوشته، ظاهراً مربوط به قبل از این اعلام شجاعت پیرانه سر اقبال است. نمداری، نوازنده و معلم تار و شاگرد ارشد محضر استاد علی-اکبر شهنازی در تبریز، در همان سال‌های ۱۳۲۰ نیز در تبریز مورد احترام و مراجعه هنرمندان بود و تنها روایت نوشته شده از حوادث آن روز را می‌توان از قلم او خواند:

«... از اول بهمن ماه ۱۳۲۴، دموکرات‌ها [اداره امور مربوط به] هنرهای زیبا [یا] آنچه صنعت را در دبیرستان فردوسی ترتیب دادند و رشته‌های نقاشی، هیکل‌تراشی، آواز و غیره ایجاد کردند. به من پیشنهاد کردند که تعلیم کلاس‌های تار را به عهده بگیرم.

البته تار ایرانی ولی من حاضر نشدم. بعد از سه مرتبه پیشنهاد در پیشنهاد [برای] چهارمین [دفعه] تهدیدم کردند اگر همکاری نکنی هر چه دیدی از [چشم] خودت دیدی. من چند شب و روز مطالعه و فکر کردم که خدایا، چه کار کنم. یا مصلحت [اندیشی] دوستان و روی [حساب] اینکه موسیقی [هنری] بین‌المللی است و یعنی مربوط به همه ملت‌ها [است] و ضمناً حد و حدودی نمی‌شناسد و با سیاست هرگز قاطی نمی‌شود، از طرفی فکر کردم که موسیقی ایرانی را تعلیم می‌دهم و باز هم خدمتی است به کشورم. پیشنهاد نمودم که غیر از [موسیقی] ایرانی در موسیقی دیگر [ای] کار نکرده‌ام و متخصص موسیقی ایرانی هستم. اگر مایل باشید که [موسیقی] ایرانی تعلیم دهم حاضرم. و الا از من صرف‌نظر نمایید.



«بعد از چند روز گفتند خیلی خوب. باشد و از ۲۰ بهمن ۱۳۲۴ سرکلاس حاضر شده به تعلیم موسیقی ایرانی مشغول شدم. [کلاس] آواز ایرانی که توسط من و مرحوم اقبال اداره می‌شد، ده نفر شاگرد داشت. در کلاس من هم ۲۲ نفر مرد و زن به تعلیم مشغول شدند. مرحوم اقبال و من به دموکرات‌ها بد و بیراه و فحش می‌دادیم. [دموکرات‌ها] می‌گفتند به وجود شما احتیاج داریم، والا باید شما را معدوم می‌کردیم.

«اداره رادیو [تبریز] در اردیبهشت ۱۳۲۵ توسط مهندسین آمریکایی و روسی پیاده شد و در ضمن جهانگیر جهانگیرآف، تمام نوازندگان را از تبریز و حتی اردبیل جمع کرد و از سایر شهرستان‌های آذربایجان نیز هنرمندان را جمع کردند و ارکستری کامل از ۴۵ نفر ترتیب دادند. در صحنه دبیرستان فردوسی، فیلامونیا را افتتاح کردند و من را هم معاون فیلامونیا کردند. هر شب ارکستر دایر بود. [بهای] بلیط را از پنج تومان تا یک تومان تعیین کردند. بعد از دو ماه پیشنهاد نمودند که در رادیو یک ارکستر ترتیب بدهم. گفتم تخصص من موسیقی ایرانی است، موسیقی قفقازی نمی‌دانم. بعد از دو سه روز بحث و گفتگو، خود ایشان قبول نمودند که [برنامه شامل] موسیقی ایرانی باشد. گفتم موسیقی ایرانی باید با شعر فارسی پخش شود. گفتند نمی‌شود! موسیقی ایرانی، قبول، ولی با شعر ترکی.

«مرا مجبور کردند که به هر وسیله [شعر] باید ترکی باشد. من هم یک نقشه بخصوص طرح کردم. خانمی به اسم بانو اعتمادی، در موسیقی و آواز ایرانی صدای خوبی داشت ولی اهل تهران بود. [زبان] ترکی را خیلی خوب بلد نبود و با سختی ترکی حرف می‌زد. دموکرات‌ها همه اسناد و حتی عقد و نکاح و همه نوشتنی‌ها را در محضرها به ترکی نوشتند. فارسی به کلی غدغن بود و در مدارس هم کتاب‌های ترکی [تدریس می‌شد] و معلمین و استادان باید با زبان ترکی درس می‌دادند.

بانو اعتمادی می‌گفت: آقای نمداری من نمی‌توانم با اشعار ترکی دستگاه‌های ایرانی را اجرا کنم. گفتم: باشد من مقصودی دارم. بعد از دو روز یک ارکستر ایرانی ترتیب دادم و مشغول اجرای برنامه در رادیو تبریز شدم. برنامه‌ها همه زنده بود و از ضبط صورت خبری نبود. بعد از سه روز در وسط اجرای برنامه یک دفعه دیدم برنامه را از پشت [اطاق] فرمان قطع نمودند. تعجب کردم و علت را پرسیدم. گفتند آقای پیشه‌وری گوش می‌داده و با تلفن دستور داده که این چه مسخره‌بازی است؟ مردم هم به من [نمداری] می‌گفتند: برنامه‌های شما خیلی خنده‌دار است. می‌خواهید زبان فارسی را هجو کنید؟ گفتم: دستور است و من مخصوصاً این کار را می‌کنم.

«فردا مرا به باغ گلستان دعوت [کردند] و جلسه محاکمه تشکیل دادند و گفتند: آقا این چه برنامه‌ای بود؟ عرض کردم: [آوازخوانی در] موسیقی ایرانی اول باید با زبان فارسی باشد. بعدا گفتند: خیلی خوب، اشعار فارسی باشد ولی از سعدی و حافظ باشد و [قبل از] اجرا هم اشعار باید کنترل شود. قبول کردم. ولی در مقابل از من خواستند موسیقی قفقازی را از یک نفر به نام یعقوب، مهاجر بی‌وطن که تار قفقازی می‌زد یاد بگیرم. من هم امروز و فردا کردم تا اینکه ۲۱ آذر رسید و مرا [از آن مشکلات] راحت کرد. بی‌وطن‌ها فرار کردند (و مخفی‌نماند که به هنرمندان خیلی توجه داشتند. به من ماهیانه ۱۲۰۰ تومان حقوق تعلیم و [اجرای] برنامه رادیو می‌دادند.) وقتی که روز فتح و ظفر رسید، دموکرات‌های انقلابی شروع به فرار کردند. نوازندگان و خوانندگان، آلات موسیقی را کنار گذاشتند و در عوض، تفنگ و فشنگ از مرحوم آقای محسنی معروف به اصغر بقال (که با کمک میهن‌پرستان، فدائیان [دموکرات] را خلع سلاح نموده بودند) تحویل گرفته و مشغول مجادله با باقیمانده جنایتکاران بودند. [اینان] تا رسیدن سربازان فداکار دولتی در فرماندهی تیمسار هاشمی، چهار روز اداره رادیو را با رفقایشان محافظت کردند. تا قشون [دولت] ایران رسید و [اداره رادیو] را تحویل دادند و دوباره آلات

موسیقی خود را برداشته و برای جشن و سرور، ملت و مردم را شادمان نمودند...»^۱

سیدعلیرضا میرعلی‌نقی

یادداشت‌ها:

۱. سیدعلیرضا میرعلینقی. «اقبال مکتب هنری تبریز»، گفتگو، ش ۱۸، زمستان ۱۳۷۶، صص ۶۱-۵۵
۲. نموداری، محمد حسن، تاریخچه پنجاه ساله هنرمندان موسیقی ایرانی در آذربایجان، تبریز، چاپخانه علمیه، مرداد ۱۳۵۲، ۲۵۷ ص، مصور: ۱۷۳-۱۷۶

گفتگو ۱۳۸

روسیه پوتین

سرکوب شدید و خشونت‌بار جمع محدود و بی‌اهمیتی از مخالفین حکومت پوتین در مسکو و سن پترزبورگ در ماه گذشته در مورد وضعیت سیاسی روسیه که اصولاً وضعیت چندان روشنی هم نیست، پرسش‌های جدیدی را مطرح کرده است. سانجو مارگولینا، روزنامه‌نگار روس‌تباری که اینک در برلین زندگی می‌کند، از جمله صاحب‌نظرانی است که با انتشار مقاله‌ای در روزنامه فرانتفورتر راندشاو درصدد ارائه تحلیل‌هایی بر این امر برآمد.^۱

مارگولینا نیز در آغاز نوشته خود از جنبه شگفت‌آور و دور از انتظار این واکنش می‌نویسد و پرسشی که امر به وجود آورد: «کرم‌لین از چه می‌ترسد؟» آن هم در وضعیتی